

# شاه واقعی و شاه تخیلی: نقدی بر کتاب دکتر عباس میلانی

محمد سهیمی

## مقدمه

بعد از گذشت سی و پنج سال از انقلاب ایران بحث در باره علل انقلاب، مشروعیت و پایه مردمی آن، نقش خاندان پهلوی در تولد و پیروزی انقلاب، دستاوردهای خاندان پهلوی برای آبادانی ایران، و اینکه آیا انقلاب ایران اجتناب پذیر بود و یا خیر همچنان ادامه دارد، و البته تنوع عقاید راجع به این سوالات زیاد است. سلطنت طلبان ایرانی همچنان در رویای بازگشت سلطنت به ایران هستند، و در اینراه از گفتن هیچ گونه دروغی یا اغراقی، و اعتقاد به هرگونه تئوری توطئه - از قبیل تئوری دایی جان ناپلئونی "کار کار جیمی کارتر بود" - ابائی ندارند. از آنها انتظاری غیر از اینهم نمی‌رود. بخشی از استالینیست‌ها و مائویست‌های سابق که جیغ بنفش "ضد امپریالیست" بودن آنها آوازه فلک بود، ولی حالا بریده‌اند، از گذشته خود پشیمان هستند و برای جبران "اشتباهات" خود به جعل تاریخ پرداخته اند و چنان راجع به رژیم پهلوی می‌نویسند که گویی ایران آن دوره بهشت برین بود.

قبل از ادامه این مقاله اجازه دهید نگارنده موضع خود را راجع به انقلاب ایران به روشنی بیان کند. این هم "خوراک" برای "مظنونان همیشگی" برای فحاشی به امثال نگارنده فراهم می‌کند - که بخاطر آن باید از نگارنده سپاسگزار باشند - و هم بخشی از انگیزه نگارنده را برای نوشتن مقاله حاضر آشکار می‌کند. نگارنده نه تنها از انقلاب ایران به عنوان یک دانشجوی دانشگاه در آن زمان حمایت کرد، بلکه به هیچ عنوان از کرده خود پشیمان نیست. از نظر نگارنده مهمترین وظیفه یک نظام سیاسی سازماندهی یک جامعه و فراهم کردن شرایطی است که در تحت آن جامعه قادر باشد بطور عادلانه پیشرفت کند. پیشرفت عادلانه فقط در یک نظام دمکراتیک میسر است. دقیقا به همین دلیل است که رژیم پهلوی قابل قبول نبود.

خاندان پهلوی با کودتای تحت حمایت دولت فخریه انگلیس به قدرت رسید، و دستاوردهای انقلاب با شکوه مشروطیت را فقط ۱۴ سال پس از آن به سرعت برباد داد. دوران حاکمیت رضا خان سردار سپاه، علیرغم خدمات چند او به ایران، از سیاهترین دوران سیاسی ایران بود. از "اقتدار" ایشان همان بس که به محض اینکه ایشان روی مبارک خود را برای انگلیس زیاد کردند و به آلمان نازی تمایل پیدا کردند، ایشان را به تبعید فرستادند. رژیم فرزند ایشان، محمد رضا شاه، هم حتی اگر دارای مشروعیت قبل از کودتای خاننانه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود، با آن کودتا به رهبری سازمان سیا، و همکاری ام ای ۶ انگلیس و وطن فروشان داخلی آنرا از دست داد. از نظر نگارنده این چنین خاندانی که کوچکترین مشروعیت سیاسی و ملی نداشت و یکسره وابسته به قدرت‌های خارج بود، باید سرنگون میشد، که شد.

منتها، جاعلان تاریخ، بخصوص انهایکه گربه مرتضی علی از آنها درس معلق زدن یاد می‌گیرد، همان کسانیکه نامه فدایت شوم هم به شاه و هم به آیت‌الله خمینی نوشتند، و بعد از آن اول طرفدار آقای اکبر هاشمی رفسنجانی بودند، بعد طرفدار سر سخت آقای محمد خاتمی، بعد طرفدار حمله دولت آقای جرج بوش به عراق - بطوری که در شب ۱۹ مارس ۲۰۰۳، روز آغاز هجوم به عراق فریاد خوشحالی در تلویزیون ایرانی "صدای اسرائیل" در لوس آنجلس سر دادند که "عراق آزاد شد و امیدواریم روز آزادی ایران - البته توسط تانک‌ها و هواپیماهای آمریکا - هم فرا رسد،" و افتخارشان روابط خوب با شاهزاده‌های فاسد عربستان سعودی است که در حال حاضر بزرگترین دشمن ایران و ایرانیان هستند، از بقیه دعوت میکنند که "خجالت نکشند" از اینکه با انقلاب همراه بودند.

این جماعت هنوز ساده‌ترین حقیقت راجع به انقلابات را - آنهم انقلابی مثل انقلاب ایران که متجاوز از ۹۰ در صد مردم از آن حمایت میکردند و در غرب بعنوان "آخرین انقلاب بزرگ قرن بیستم" شناخته میشود - نمیدانند: مردمی بودن و مشروعیت یک انقلاب را شکست و یا انحراف از اهداف اصیل آن بعد از پیروزی زیر سوال قرار نمی‌دهند، چرا که اگر اینچنین بود، ما باید هر روز به انقلاب مشروطیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت، و همچنین وقایعی نظیر قیام دانشجویی ۱۳۷۸ و جنبش سبز لعنت فرستاده و دشنام دهیم، چراکه همگی آنها نیز "شکست" خوردند. اصولاً همانطور که زنده یاد مهندس مهدی بازرگان در آن سخن معروف خود گفت، رهبر انقلاب "خود اعلیحضرت" بودند چون اگر ایشان تمامی نیروهای سیاسی سکولار چپ، ملی گرایان، و نهضت آزادی را سر کوب نمیکرد، نه احتیاجی به انقلاب بود، و نه اگر انقلاب میشد آنچنان میشد که شد.

یکی از شخصیت‌های ایرانی که در سال‌های اخیر سخت مشغول پژوهش در باره تاریخ معاصر ایران بوده است دکتر عباس ملک زاده میلانی است. از نظر نگارنده دکتر میلانی، بر خلاف اکثریت عظیم "صاحب نظران" ایرانی، یک پژوهشگر خوب میباشد که برای نوشتن، بعنوان مثال یک کتاب، سعی می‌کند تا در حد امکان مدارک و اسناد گوناگون را مطالعه کند. کتاب‌های ایشان، از جمله کتاب "شاه" که در این مقاله مورد بحث قرار می‌گیرد، همیشه برای نگارنده آموزنده هستند. ایشان در بحث‌های تلویزیون همیشه لحنی بسیار مودبانه و آرام دارند، و با شخصیتی که بحث میکنند همیشه با احترام رفتار میکنند. از این دیدگاه کارهای تحقیقاتی ایشان و سلوک ایشان مورد تحسین و احترام نگارنده است.

منتها، همانطور که نگارنده در این مقاله مورد بحث قرار میدهد، به نظر می‌رسد دکتر میلانی پژوهش خود را در راستای اهداف مشخصی انجام میدهد، و آن تطهیر خاندان پهلوی، رفع اتهام از مداخلات آمریکا در ایران قبل از انقلاب، سایه شک انداختن بر ماهیت ملی و دمکراتیک دولت زنده یاد دکتر محمد مصدق، و ماهیت آمریکایی-انگلیسی کودتای ۱۳۳۲ میباشد. انتقاد اصلی نگارنده در این مقاله همین نکات است.

بعنوان مثال، کتاب دو جلدی ایشان، ایرانیان نامدار، را در نظر بگیرید. آنطور که دکتر میلانی بارها توضیح داده‌اند، هدف کتاب توصیف زندگی ۱۵۰ ایرانی معاصر است که در ساختن ایران بین سال‌های ۱۹۴۱ و ۱۹۷۹، چه از لحاظ فرهنگی، یا اقتصادی، و یا سیاسی نقش مهمی را بازی کردند. البته اگر

اینکار به درستی انجام شود، هدفی متعالی و خدمتی بزرگ به کشور است. ولی نگاهی به این دو جلد کتاب بخوبی نشان میدهد که هدف انی نیست که از عنوان کتاب بر میاید، بلکه هدف حمله به مخالفین شاه و ستایش از حامیان و موافقین آن مرحوم است. به عنوان مثال، پرویز ثابتی جنایتکار چه نقشی در ساختن ایران داشت؟ مرحوم پرویز نیکخواه، هم‌رزم دکتر میلانی که مثل خود ایشان در خارج از ایران مائوئیست و عضو سازمان انقلابی حزب توده، سازمان دانشجویی طرفدار چین، بود، ولی با بازگشت به ایران و زندانی شدن از گذشته خود پشیمان شد و بخدمت دستگاه تبلیغات رژیم شاه درآمد، چه نقشی در ساختن ایران آن زمان داشت؟ مرحوم مظفر بقایی، که پشت به نهضت ملی ایران کرد و نوچه ایشان، یعنی دکتر حسن آیت، نقش مهمی در وارد کردن ولایت فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی داشت، چه کار مهمی برای ساختن ایران کرد؟ در عوض، زمانی که، بعنوان مثال راجع به زنده یادان حمید اشرف، دکتر علی شریعتی، خسرو روزبه و امثال اینها بحث میشود، کتاب دکتر میلانی مستقیم و یا غیر مستقیم بر هر چه که آنها انجام داده بودند سایه شک میاندازد، که در نتیجه سوال این خواهد بود که اگر اینطور است، چرا اینها متعلق به گروهی هستند که ایران را "ساختند"؟

هدف مقاله کنونی نقد گوشه‌هایی از کتاب دکتر میلانی، "شاه"، می‌باشد. اگر نگارنده بخواهد به تک تک ادعاهای دکتر میلانی در این کتاب پاسخ دهد، میبایست یک مثنوی هفتاد من بنویسد. به عنوان مثال، کتاب از پرویز ثابتی مستقیم یا غیر مستقیم ستایش می‌کند. کتاب از شاه یک شخصیت مظلوم به خواننده عرضه می‌کند که با آنچه عملکرد ایشان، و یا گفته‌های نزدیکترین یاران ایشان، مثل آنچه که مرحوم اسدالله علم در خاطرات خود نوشته‌اند، به کلی تفاوت دارد. نگاه ضدّ چپ دکتر میلانی، که یک مشخصه تمامی چپ‌های سابق است در سرتاسر کتاب موج میزند

مقاله کنونی اولین نقد بر این کتاب نیست. زمانی که متن انگلیسی کتاب "شاه" منتشر شد، دکتر فخرالدین عظیمی آن را به [نقد کشید](#). تصور این بود که در متن فارسی که دکتر میلانی بعدها انتشار داد، بسیاری از خطاها و نگاه‌های ایدئولوژیک اصلاح شوند. اما چنین نشد و در "پیگفتار روایت فارسی" (صفحه ۵۴۹) دکتر میلانی خود را "راوی وفادار حقیقت" و ناقدانش را "منادیان ایدئولوژی" خواند که "روایت و راوی را مورد حمله و دشنام و اتهام" قرار میدهند. پس از چندی شاهد نقد آقای آرش اسدی تحت عنوان "[شاه در تاریخخانه ایدئولوژی](#)" بودیم، نقدی از موضع چپ که به مذاق به شدت چپ ستیز کنونی دکتر میلانی سازگار نیست. نگارنده هم متن انگلیسی و هم فارسی کتاب را خوانده است و بر این عقیده است که همچنان می‌توان "شاه" دکتر میلانی را از زوایای دیگری به نقد گرفت.

قبل از آغاز نقد لازم به ذکر است که نوشتن این نقد دارای "ریسک" است، از این جهت که هم شاه الهی‌های گرامی و هم دیگران که چشم دیدن مقالات امثال نگارنده را ندارند، مطابق معمول وارد گود شده و تمامی ناسزا‌هایی را که در چننه دارند نثار نگارنده خواهند کرد. در عین حال، در گذشته پاسخ دکتر میلانی به منتقدین کارهای پژوهشی و همینطور بسیاری از مقالات ایشان مملو از کلمات "استالینیست"، "ایدئولوگ"، و "تئوری توطئه" و نسبت دادن آنها به منتقدین خود بوده است. بعنوان مثال، به اینجا بنگرید تا ببینید که دکتر میلانی چطور با آقای دکتر ناصر زرافشان، [یکی از منتقدین مواجه شد](#). نگارنده در

همین آغاز اعلام می‌کند که او در گذشته نه کمونیست، نه استالینیست، نه مائویست، و نه ایدئولوگ مکتبی بوده، و بعنوان یک پژوهشگر علمی به تئوری توطئه نیز اعتقادی ندارد.

## شاه مبادی آداب

دکتر میلانی ادعا می‌کند که شاه مبادی آداب و مرغ دل بود، ولی آنچه که ایشان در کتاب خود نوشته‌اند و آنچه که دیگران در باره شاه گفته‌اند با این ادعا در تناقض است. به چند نمونه از مبادی آداب بودن شاه دکتر میلانی نگاه کنید تا دریابید که شاه تخیلی ایشان با شاه واقعی فاصله بسیار داشت (صفحه ۲۳۸):

"در عراق هنگام گفتگو با خبرنگاران شاه مصدق را "انسانی شیطان صفت" خواند."

تاکید با حروف سیاه در همه جا از آن نگارنده است. به شاه خبر می‌دهند که ژورژ پمپیدو، رئیس جمهور وقت فرانسه، در جشن های ۲۵۰۰ ساله شرکت نمی‌کند. شاه در اعتراض می‌گوید (صفحه ۴۰۷):

"مگر مرتیکه فکر می‌کند چه کاره است؟" دکتر میلانی در جای دیگر می‌نویسد (صفحه ۴۳۲):

"شاه به ویژه، کل مملکت را ملک خود می‌دانست. در سی ام سپتامبر ۱۹۷۵ (۸ مهر ۱۳۵۴)، جان اوکز، خبرنگار نیویورک تایمز، پس از سفری به ایران، نوشت که "در هیچ کشور دیگر دنیا این قول لویی چهاردهم که می‌گفت "دولت منم" به اندازه ایران امروز صدق نمی‌کند" روز بعد وقتی شاه مقاله را خواند سخت برآشفتم. به علم گفتم، "پدرسگ نوشته من لویی چهاردهم هستم در صورتی که او مغز ارتجاع و من لیدر انقلابم".

و یا در جای دیگر (صفحه ۴۸۳) شاه درباره هنری پرخت [پرکت]، مسئول دفتر ایران در وزارت امور خارجه آمریکا (در زمان پرزیدنت جیمی کارتر)، می‌گفت: "این مادرسگ از هواداران [جرج] مک گاورنه" - کاندیدای ناکام حزب دمکرات آمریکا برای ریاست جمهوری در سال ۱۹۷۲".

وقتی شاه پس از خروج از ایران در یکی از بیمارستان های نیویورک بستری بود، آنتونی پارسنز که در دوران انقلاب سفیر انگلیس در ایران بود، نماینده کشورش در سازمان ملل شده بود. او طی یک سخنرانی به شدت از شاه انتقاد کرد. شاه با دیدن این سخنرانی به اردشیر زاهدی گفت (صفحه ۵۳۰): "ببین مادر قحبه چه می‌گوید".

این موارد ادب شاه با شخصیت های سیاسی جهانی را نشان می‌دهد. ادب او نسبت به زیردستانش، که به قول دکتر میلانی کل مملکت را ملک خود می‌دانست، چگونه بود؟ پرویز ثابتی، که در کتاب دکتر میلانی به یک کارشناس منتقد و دلسوز ایران تبدیل شده است، می‌نویسد (پرویز ثابتی، در دامگه حادثه، شرکت کتاب، صفحه ۳۷۳):

"شاه مصاحبه ای کرده و گفته بود اگر در شاخ آفریقا، بین سومالی و سودان، جنگی در بگیرد، ما بی طرف نمی‌مانیم! ما هم گزارشی درست کردیم که در محافل سیاسی تهران، فرمایش اعلیحضرت را نقد می‌کنند که: "ما در شاخ آفریقا چه منافی داریم که اگر جنگی بشود، ایران دخالت می‌کند". نصیری آمد

و گفت که: "اعلیحضرت خیلی عصبانی شده و گفته است: بگوئید این آدم ها، چه غلط هایی می کنند و این غلط ها به آنها نیامده!..." و به ثابتی چه مربوط است؟ این حرف ها چیست می نویسند؟" نصیری هم در پاسخ شاه گفته بود که: قربان! این گزارش برگرفته از سخنان محافل سیاسی تهران است و شاه هم پاسخ داده بود: "محافل سیاسی تهران، چه گهی هستند!؟"

مرحوم علم در خاطرات خود می نویسد که روزی به شاه گفتند که شخصی که به سمت سفیر ایران در یک کشوری پیشنهاد شده بود، حاضر نیست بدان کشور برود، و شاه در پاسخ گفت، "یک مادر قحبه دیگر را بفرستید".

ادب شاه از یک سو، و نگاه شاه به شخصیت های سیاسی رژیمش به عنوان گه از سوی دیگر، تجدد ادعایی دکتر میلانی برای شاه را "اثبات" می کند.

## زنبارگی شاه

ادعای دیگر دکتر میلانی در باره مظلوم بودن شاه است، و اینکه ایشان "شخصیتی خجالتی" بودند (به عنوان نمونه در صفحه ۵۳۳). زن بارگی شاه و نگاه او به زنان چگونه با مبادی آداب و خجالتی بودن سازگار است؟ وفای به عهد چه می شود؟ زنان در نزد او چه منزلتی داشتند؟ شاه به شدت خجالتی، در زنبارگی به طور مطلق غیر خجالتی بودن خود را آشکار می کند. دکتر میلانی می نویسد (صفحه ۷۰):

"ولیعهد از علائق زنبارگی پیش از عروسی اش هم دست نکشیده بود و فوزیه پس از چندی دائم اخبار این هوسبازی های ولیعهد را می شنید".

و یا در جای دیگر (صفحه ۸۶)، "رابطه ولیعهد با همسرش فوزیه هم به چند دلیل در آستانه فروپاشی بود. از یک طرف شایعات مربوط به روابط ولیعهد با دختران مختلف نقل محافل پر قدرت تهران بود. گاه حتی دیده می شد که شاه همراه یکی از دختران در یکی از اتومبیل های شکاری گرانقیمتش در خیابان های شهر جولان می دهد. شایع بود که عاشق دختری به نام فیروزه شده است".

همچنین (صفحه ۱۶۲)، "سفارت انگلیس در قاهره در گزارشی خبرداد که علت قهر فوزیه "فقط ملکه مادر نیست بلکه زن ایرانی دیگری هم هست" که شاه با او روابطی عاشقانه برقرار کرده. تهران و به ویژه محافل اطراف دربار در آن روزها کانون شایعات گوناگونی در مورد این "روابط" بودند. نام زن های مختلفی در مقاطع مختلف به عنوان واپسین معشوقه شاه بر سر زبان ها می افتاد. گاه هم شاه خود به این شایعات دامن می زد و با یکی از این زنان، در یکی از ماشین های گران قیمت سرباز خود در خیابان های تهران ظاهر می شد. شاید پرآوازه ترین معشوق شاه در این دوران همان پروین غفاری بود. او در سال های بعد از انقلاب "خاطراتی" سخت بی پرده و بی پروا چاپ کرد".

و بخصوص (صفحات ۳۹۴ و ۳۹۵):

"در ۱۲ ژوئن ۱۹۷۳ (۲۲ خرداد ۱۳۵۲) علم به شاه خبر داد که "این روزها شایعه کرده اند که اعلحضرت همایونی زن گرفته اید! بعد هم برنامه های تبلیغاتی پشت پرده طوری است که شاه مقتدر را مسخره می کنند". این گزارش علم پس از خبری است که دو هفته قبل به شاه داده بود. "عرض کردم یک دختری به نام گ... شایعات عجیبی در شهر می دهد که شاهنشاه عاشق دلباخته او هستید." علم بلافاصله می افزاید که البته "شاهنشاه که به کسی عاشق نمی شوید!". پاسخ شاه به این هشدار علم به اندازه لحن کلی علم در این ماجرا شگفت انگیز است. شاه می گوید، "این پدر سوخته را یک وقتی دیده ام و من هم این مسائل و حرف ها را شنیده ام... او را احضار کن و بگو اگر از این پدر سوختگی ها بکنی حبس خواهی شد." شاه در عین حال نگران بود که این حرف ها "حتی به گوش نزدیکان علیاحضرت شهبانو هم رسیده..." کار شایعات مربوط به دختر خانمی به نام گ... به جایی رسید که مادر ملکه هم وارد کارزار شد. به علم گفته بود، "دختر من خوشبختانه به تجمل عادت نکرده (یعنی می تواند طلاق بگیرد)، گو اینکه این را بر زبان نیاوردند... [شاه] فرمودند زکی. و بعد مفصل صحبت کردیم که چه باید بشود. قرار شد برای این دختر پدر سوخته شوهری پیدا کنیم. به گفته علم هر گاه اوقات شاه از این یا دیگر ماجراها تلخ می شد، "نامه ای از یکی از این [دختر]های خوب" را به شاه می داد و خواندنش فراغتی فراهم می کرد".

نگاه شاه خجالتی و وزیر دربارش به خانم ها بخوبی شخصیت واقعی شاه و شخصیت دروغین شاه دکتر میلانی را آشکار می کند. دکتر میلانی می نویسد (صفحات ۳۹۴ تا ۳۹۶):

"شاه در آن سال ها- و دیگر ادوار زندگی اش- به راستی با شماری شگفت از زنان و دختران مختلف رابطه داشت. علم در یادداشت هایش از واژه های گونه گونی برای اشاره به این مراودات استفاده می کند. گاه "مهمان" اند و گاه "جنس" داخلی و خارجی. شاه هم خود در توجیه این "مهمان بازی ها" می گوید، "من که به کسی دل نمی بندم، اما اگر در هفته یکی دوبار انسان تفریح نکند نمی تواند بار گرانی این چنین به دوش بکشد. به خصوص که در خانواده جز غرولند چیز دیگری نیست. عرض کردم کاملاً حق به شاهنشاه می دهم، متأسفانه خانم های ما متوجه این امور نیستند." البته تعداد کسانی که در آن روزها مایل بودند "مهمانان" مناسب برای "تفریح" شاه سراغ کنند چنان زیاد شد که شاه به علم دستور داد که صرفاً چند نفر معتمد از آن پس حق مشارکت در این کار را خواهند داشت. به علاوه یکی از دوستان علم منزلی در نزدیکی کاخ تهیه کرده بود که کارکرد اصلی آن تأمین محلی امن برای انجام این دیدارها بود. مثلاً در جلد پنجم یادداشت های علم، از ۲۶۵ یادداشت روزانه دست کم در ۹۱ مورد "مهمان بازی" دیده می شود... بالاخره برای مقابله با این شایعات، شاه و علم طرحی در انداختند که در آن برای دختری که در یادداشت های علم از او به عنوان گ... یاد شده همسری پیدا کنند و ترتیبی هم فراهم آورند که عکس این ازدواج در مطبوعات کشور به چاپ برسد. به گفته علم، شاه مصر بود که حتماً ترتیبی داده شود که ملکه هم این مقالات و تصاویر را ببیند".

پس به گفته شاه در خانه خانم فرح پهلوی فقط "غرولند" میکرد و مقتضای کار شاه هفته ای یکی دوبار زینبارگی بود. مرحوم علم هم استدلال شاه را تقویت می کند که "متأسفانه خانم های ما متوجه این امور نیستند". یعنی اگر خانم ها زن بارگی و خیانت همسرانشان را قبول کنند، صاحب فهم می شوند. در مورد دیگری مرحوم علم می نویسد (صفحه ۳۹۵):

"در کیش بین فرودگاه و کاخ من در رکاب مبارکشان سوار بودم. سؤال فرمودند مهمان ها رسیدند. عرض کردم اولی رسید ولی دومی در راه است. همان هواپیمایی که اولی را آورد برگشته که دومی را بیاورد. فرمودند این خلبان ها که اینها را می آورند فکر نمی کنند برای کیست و چیست؟ عرض کردم البته که فکر می کنند. چطور ممکن است امیدوار بود که فکر نکنند. تنها امیدی که می توان داشت اینست که فکر کنند لاف دومی متعلق به غلام است. شاهنشاه خیلی خیلی خندیدند. عرض کردم می توان از مردم انتظار داشت که نبینند و نشوند، ولی نمی توان انتظار داشت که فکر نکنند و نفهمند. فرمودند درست است. عرض کردم به هر حال این مسائل مهم نیست، مهم آنست که کار کشور در چه حال است و اینکه در زیر سایه مبارک عالی و بالاتر از عالی است".

اخیراً جلد هفتم یادداشت های خاطرات مرحوم علم منتشر شد. آقای مسعود بهنود طی [مقاله ای در بی بی سی](#) درباره آن نوشت که اوائل کار مرحوم علم تنها "خانم بیار" شاه بوده، ولی بعدها رقیبان زیادی اضافه شدند:

"اسدالله علم که در خصوصی ترین زوایای زندگی پادشاه حضور فعال دارد و یکی از اصلی ترین کارهای خود را تمشیت امور مربوط به "استراحت" های شاه می داند که در اکثر مواقع خودش هم وی را همراهی می کند، گرچه در این مورد سال های بعد رقیبانی یافت که برای شاه همین خدمات را فراهم می کردند، اما به نوشته او، در ابتدای کار وزارت دربار خود تنها رابط شاه با معشوقه ها و کسانی بوده که با آنان خلوت می کرده است."

به این مصاحبه شاه با خانم باربارا والترز، خبرنگار معروف آمریکایی، نگاه کنید که [از نظر عقلی](#) خانمها [را دارای چه سطحی می داند](#). در مصاحبه خود [با خانم اوربانا فالاجی، روزنامه نگار ایتالیایی](#)، در ۱ دسامبر ۱۹۷۳ شاه در باره خانمها چنین گفت: "

شماها [خانم ها] هرگز یک میکلا آنجلو یا باخ نداشته اید. هرگز یک آشپز عالی نداشته اید. و راجع عدم فرصت [با من] صحبت نکنید. شوخی می کنید؟ تا بحال مجال نداشته اید که به تاریخ یک آشپز عالی داده باشید؟ شماها هیچ چیز با عظمت تولید نکرده اید، هیچ چیزی."

این نگاه واقعی شاه بود به خانم ها، همان شاهی که بنا بر ادعای دکتر میلانی و سلطنت طلبان مظهر تمدن، روشنفکری و تجدد بود. بقیه مصاحبه را نیز مطالعه کنید چون دارای نکات جالب دیگری در باره شاه میباشد که در حوصله این مقاله نیست.

## تاریخ نویسی مطلق انگارانه

دکتر میلانی در کتاب شاه، یک کتاب در باره تاریخ، به طور مکرر احکام مطلق صادر می کند. "شکی نمی توان داشت" کلام رایج اوست. صدور احکام جزمی مطلق و تردیدناپذیر یکی از خصوصیات ایدئولوژی هاست، و این در حالیست که، همانطور که گفته شد، دکتر میلانی از برجسب "ایدئولوگ" برای انتقاد به منتقدان خود مکرر استفاده می کند. به این موارد به عنوان نمونه نگاه کنید (صفحه ۱۶۴):

"از سویی، در صحت شایعات مربوط به روابط شاه با زنان در این دوره تردیدی نمی توان کرد. از سویی دیگر در صحت ادعای شاه درباره تلاش های مکرر شاه برای بازگرداندن فوزیه هم شکی روا نیست".

"شاه... در ۲۶ ژوئن ۱۹۵۰ (۵ تیر ۱۳۲۹) حاج علی رزم آرا را که در آن زمان رئیس قدرتمند ارتش بود به سمت نخست وزیر منصوب کرد. شکی نبود که این تصمیمات به میل شاه نبود" (صفحه ۱۷۶).

"خواهر شاه، اشرف، با رزم آرا روابطی سخت نزدیک برقرار کرده بود. در آن زمان هر دو مزدوج بودند اما مضمون برخی نامه هایی که میانشان رد و بدل شده بود شکی در سرشت عاشقانه این رابطه باقی نمی گذاشت" (صفحه ۱۷۹).

"به گمان من شکی نمی توان داشت که او [شریف امامی] هم می خواست دست کم علم، و یا حتی شاه، را در این کار [ترور رزم آرا] مقصر بداند" (صفحه ۱۸۰).

"به گمانم در یک نکته شکی نمی توان داشت. قتل رزم آرا زمینه را برای تصویب قانون ملی کردن نفت فراهم کرد و تصویب این قانون هم نخست وزیری محمد مصدق را به امری اجتناب ناپذیر بدل کرد" (صفحه ۱۸۰). چگونه؟

"به رغم اختلاف فاحش روایات شاه و مصدق از آنچه به وقایع نهم اسفند انجامیده، به گمان من، در یک نکته شکی نمی توان داشت. رخدادهای آن روز کفه ترازوی سیاسی را به نفع شاه تغییر داد" (صفحه ۲۰۵). چگونه؟

"به گمانم، دیگر شکی نمی توان داشت که وجود ارتشی قدرتمند - یا آن چه از این ارتش از دست رژیم نوپای اسلامی جان سالم بدر برده بود - یکی از عوامل کلیدی مقاومت ایران در برابر حمله عراق بود" (صفحه ۴۸۰). شکی نیست که ارتش، بخصوص نیروی هوایی، واحدهای زرهی، و لشگر ۷۷ خراسان، در جنگ ایران با عراق نقش مهمی داشت، ولی نقش کلیدی را سپاه در جنگ ایفا نمود.

اینگونه حکم مطلق و بدون شک صادر کردن قابل تردید بسیار است، بخصوص توسط یک پژوهشگر. حتی در علوم طبیعی، از قبیل فیزیک، اینچنین حکم قطعی صادر نمیکنند. بعنوان مثال، تئوری نسبیت عمومی انشتین، که تا بحال حتی در فقط یک آزمایش تجربی نیز نقض نشده، را فقط تقریبی برای توصیف عالم میدانند، نه تئوری قطعی. دکتر میلانی درباره ارتش قدر قدرت رضاشاه پس از حمله متفقین می نویسد:

اول (صفحه ۸۶)، "شگفت اینکه وقتی خبر آغاز حمله متفقین به دربار رسید، نه تنها رضاشاه وحشت زده شد بلکه انگار همه ساختار لشکری و دولتی هم، به توازی او، به وحشتی فلج کننده دچار شد. نهادهایی که رضا شاه در طول سال های سلطنتش به ایجاد یا تقویت آنها همت کرده بود، چون خانه ای برساخته از مقوا، به تلنگری در هم فرو ریخت".

دوم (صفحات ۸۶ و ۸۷)، "ارتش شاهنشاهی ایران که در تبلیغات دولتی قدر قدرت خوانده می شد و رضاشاه در ایجاد و تقویتش از هیچ کوششی فروگذار نکرده بود و در دل شهروندان ایران وحشت ایجاد



می کرد به طور غیر مترقبه ای در هم فروپاشید. به رغم بودجه ای که برای تقویت ارتش صرف شده بود، در بزنگاه جنگ فایده ای از ارتش برای رضاشاه به دست نیامد.

**سوم** (صفحات ۸۷ و ۸۸)، "دیری نپایید که در فضای مردسالار آن روزگار [شهریور ۱۳۲۰]، شایع شد که برخی از امرا و افسران ارتش با لباس زنانه فرار را بر قرار ترجیح دادند... بسیاری از افسران و سربازان در حیاط منزل خود آتشی بپا می کردند و همه لباس های نظامی و نشانه های خدمت خود را می سوزاندند".

**چهارم**- در مورد ارتش محمد رضا شاه دکنتر میلانی می نویسد (صفحه ۵۱۶) که در روز خروج شاه از ایران (۲۶ دی ۱۳۵۷) ارتشبد حسین فردوست، دوست کودکی زمان شاه، به جای حضور در فرودگاه در کلوپ خصوصی در حال ورق بازی بود. شاه که به خلبان هواپیما اعتماد نداشت، در یک ساعت اول خود خلبانی را بر عهده گرفت. سرهنگ معظمی از مدتها قبل به مجاهدین پیوسته بود و همو مسعود رجوی و بنی صدر را به پاریس برد (صفحه ۵۱۸). درباره وضعیت ارتش در بهمن ۱۳۵۷ دکنتر میلانی می نویسد (صفحه ۵۰۴)، "در جلسه ای از فرماندهان ارتش تصمیم گرفته شد که سربازان به سربازخانه ها برگردند. ارتش خود را "بیطرف" اعلام کرد و واپسین سد راه به قدرت رسیدن آیت الله خمینی و مقلدانش بدین سان از میان رفت. در یکی از همین جلسات سری ارتش یکی از همین فرماندهان گفته بود "مثل برف آب می شویم".

واقعیت در دوره بعد عکس آنست که آقای میلانی وانمود میکند. حمله عراق به ایران نیز به اشغال بخش عظیمی از خاک ایران انجامید. زمامداران جدید با تشکیل سپاه و بسیج توانستند نیروهای اشغالگر مورد حمایت شوروی، فرانسه، آمریکا و کشورهای حوزه خلیج فارس را عقب برانند. البته ارتش هم با شجاعت از مرزهای ملی ایران دفاع کرد. اما ارتش شاه در روزهای انقلاب "مثل برف آب شد".

به چند نمونه دیگر از حکم های قطعی دکنتر میلانی توجه کنید:

"ولی به گمانم در دو نکته **شکی نمی توان داشت**. سیاست حقوق بشر کارتر در قوام این ائتلاف موثر بود. دوم این بود که تصمیم شاه دایر بر چاپ مقاله ای تند و تیز علیه آیت الله خمینی در روزنامه های ایران جرقه ای بود برای بالا گرفتن آتش مخالفت ها" (صفحه ۴۸۵).

"در **یک نکته شکی نمی توان داشت**، شجاع الدین شفا که از سال ها پیش مهم ترین سخنرانی های شاه را تدارک می دید و در تدوین این سخنرانی [سخنرانی شنیدن صدای انقلاب] نقشی نداشت" (صفحه ۴۹۵).

"**قطعاً** شاه دیگر در آن روز سرد ۱۵ ژانویه (۲۵ دی ۱۳۵۷) می دانست که تیمسار ناصر مقدم، رئیس تازه ساواک، کار ترتیب ملاقات میان سران ارتش و مخالفان را "از دست آمریکایی خارج کرده و خود در این کار پیشقدم شده بود" (صفحه ۵۱۶).

"در یک نکته شک نیست: [شاه] هرگز اجازه نداد رشد اقتصادی ایران به امید ابقای استبداد سیاسی اش متوقف بماند" (صفحه ۳۸۳).

این اطمینان مطلق دکتر میلانی چگونه حاصل شده است؟ فقط ادعا است، یا به گونه ای می توان آن را تأیید و تکذیب کرد؟ اگر دکتر میلانی مستندات خود را ارائه کرده بود، امکان نقد ادعا و یا تأیید آن مهیا می شد. رشد اقتصادی سال های آخر حکومت شاه چرا کاهش یافت؟ موضع شاه چه بود؟ مگر برای باقی ماندن سلطنت رژیم شاه حدود ۳ هزار نفر از مردم را نکشت و دست به هر کاری از جمله تغییرات پیاپی نخست وزیران نزد؟ توقف رشد اقتصادی که مسأله نبود. آیا دکتر میلانی خود اذعان نکرده (صفحه ۴۷۸) که شاه آقای جمشید آموزگار را برای کنترل اوضاع به سمت نخست وزیر منصوب کرد و او با "یک برنامه انقباضی اقتصادی" که رشد اقتصادی را کاهش داد و تورم را کنترل کرد، بلندپروازی های شاه را تعدیل کرد؟ مگر دکتر میلانی نمی گویند که (صفحه ۴۸۳) "شاه در پاسخ به تاریخ می نویسد که در برکناری آموزگار عجله کرد. می گوید باید به دولت او مجال بیشتری می داد". آیا این معنایی جز کاهش رشد اقتصادی برای بقای سیاسی داشت؟

## اشتباهات سیاسی

دکتر میلانی را در برنامه های تلویزیون صدای آمریکا و بی بی سی و کتاب شاه، استاد علوم سیاسی دانشگاه برجسته استنفورد معرفی می کنند. در کتاب شاه دکتر میلانی اشتباهات زیادی در این دانش کرده اند. به چند مورد زیر توجه کنید:

اول (صفحه ۲۹۰)، "نظریه دمکراتیک از جمله بر این اصل استوار است که در دراز مدت باورها و عقاید اکثریت برحق اند".

این حرفی کاملاً نادرست است. هیچ فیلسوف سیاسی، جامعه شناس یا استاد علوم سیاسی تاکنون، دستکم تا جایی که نگارنده آگاه است، ادعا نکرده است که "نظریه دمکراتیک از جمله بر این اصل استوار است که در دراز مدت باورها و عقاید اکثریت برحق اند". به کدام دلیل باورها و عقاید اکثریت مردم برحق است؟ تجربه تاریخی نشان داده که باورها عقاید اکثریت آدمیان در طول تاریخ نادرست و کاذب بوده و با گذشت زمان انسان ها به حقیقت نزدیک می شوند. اگر دکتر میلانی در فلسفه علم پوپریست باشد، باید جز ریاضیات و منطق، همه علوم بشری را حدسی و ظنی به شمار آورد که موقتاً مقبولند. پوپر کل علم را چیزی جز حدسها و ابطال ها نمی داند. بر خلاف نظر دکتر میلانی، "دموکراسی بر این اصل استوار است" که نظر و خواست اکثریت مردم، ضمن رعایت حقوق اقلیت، باید اجرا شود، نه اینکه باورها و اعتقادات اکثریت برحق است. این سخن گرفتار تناقض عظیمی است. ادیان مختلف با یکدیگر تعارض های زیادی دارند. به هر یک از دین ها هم اکثریت عظیمی باور و اعتقاد دارد. نمی شود که همه آنها برحق باشند.

دکتر میلانی نوشته اند (صفحه ۱۲)، "بسیاری از شیعیان بر این گمان اند که امام دوازدهم روزی از همین چاه سر برخواهد آورد و در آن روز آنان که در کنار چاه هستند به صف همزمان و سالکان محبوب راه

او خواهند پیوست". اگر دکتر میلانی روایت درستی از اعتقاد اکثریت شیعیان داده باشد، آیا براساس ادعای ایشان در باره دموکراسی این باور برحق است؟

**دوم** (صفحه ۳۲۳)، "در همان سال های پر تحول بود که نظریه پرداز مارکسیست آمریکایی به نام هربرت مارکوزه، کل پدیده اصلاحات و حتی نفس تساهل و رواداری سیاسی در نظام دموکراسی و سرمایه داری را به عنوان جزیی از آنچه "تساهل سرکوبگرانه" می خواند تحقیر و رد می کرد. می گفت این گونه اصلاحات صرفاً وسیله ای است در دست طبقه حاکم برای جلوگیری از انفجار انقلاب".

هربرت مارکوزه (۱۹۷۹-۱۸۹۸) در خانواده ای یهودی در برلین زاده شد. او یکی از اعضای مکتب نقدی فرانکفورت بود. در سال ۱۹۳۴ به آمریکا مهاجرت کرد. بعدها به آلمان بازگشت و در زمان مرگ در آلمان بستری بود. پیکر مارکوزه توسط همسرش به خاکستر بدل شد و بعدها بقایای خاکستر او در قبرستان شهر برلین در کنار هگل به خاک سپرده شد. او جامعه شناس و فیلسوف آلمانی بود، نه آمریکایی. چنین خطایی از استاد علوم سیاسی دانشگاه استنفورد پذیرفتنی نیست.

**سوم**، مشروعیت یکی از مباحث مهم علوم سیاسی است. بحث دکتر میلانی درباره مشروعیت کاملاً تخصصی است. شاه می خواست حزبی مخالف که رهبری و هدایت اش صد در صد در دست خودش باشد، درست کند. مهدی سمیعی را برای این منظور احضار کرد و دستورات لازم را به او داد. دکتر میلانی این اقدام را "بیش و کم مشروع" خوانده و در توجیه آن می نویسد (صفحه ۴۷۵):

"بیش و کم مشروع بود چون از سویی کسی چون سمیعی هدایتش را به عهده داشت ولی در عین حال شاه می خواست رهبر واقعی آن باشد".

چون دکتر میلانی آقای سمیعی را فردی خوب می داند، نقش مخالف بازی کردن او در حزب شاه و تحت امر شاه، از نظر سیاسی، "بیش و کم مشروع بود". این نظریه دکتر میلانی در باره مشروعیت سیاسی است. شاه به آقای سمیعی می گوید که چگونه باید حزب اش نقش حزب مخالف را بازی کند (صفحه ۴۷۴):

"برای مثال پلیس خبردار شده که مقداری دینامیت های مورد استفاده خرابکاران را کارکنان راه آهن به آنها فروخته اند." می گفت ما این "خبر را به حزب جدید می دهیم و آنها هم با استفاده از این خبر دولت را مورد نقد قرار می دهند".

حتی عروسک های یک خیمه شب باز به این آسانی بازی نمیکنند، ولی این چنین "حزبی" دارای مشروعیت "کم و بیش" بود.

**چهارم**، دکتر میلانی برای سنت گریزی و تجدد شاه گاه به شواهد عجیبی استناد می کند. درباره اعلامیه ازدواج شاه با خانم ثریا اسفندیاری در ۱۸ مهر ۱۳۲۹ می نویسد (صفحه ۱۹۰):

"در اعلامیه ازدواج شاه و ثریا یک دروغ آمده بود. در آن زمان ثریا در واقع شانزده ساله بود و شاه سی و دو ساله. اما در بیانیه دربار ادعا شده بود که ثریا "هجده ساله است". نگران بودند مبدا تفاوت سن [شاه

و ثریا] بیش از آنچه مقبول بود به نظر بیاید. این نگرانی شاه نشانی از روحیه سنت گریزی و متجدد او بود. در میان مردان سنتی ایران آن زمان- و شاید حتی ایران امروز- شانزده سال تفاوت سنی بین زن و مرد عادی و حتی مطلوب تلقی می شد."

دکتر میلانی تفاوت ۱۶ ساله سن شاه و همسرش را باید به گونه ای توجیه کند. به همین دلیل دروغ گویی دربار برای این عمل نامقبول را به نشانه تجدد تبدیل می کند. بعد خود هم ادعای عجیب دیگری اضافه کرده که مردان سنتی ایران آن زمان و حتی امروز ایران، ۱۶ سال تفاوت شوهر و همسرش را نه تنها عادی که مطلوب تلقی می کنند. زمانی که نگارنده ادعا می کند که هدف کتاب دکتر میلانی ترسیم چهره غیر واقعی از شاه است، دقیقاً به دلیل اینچنین ادعاهای عجیب ایشان و بزک کردن ناشیانه خاندان پهلوی است. شاه پرستی جدید تا دگرگون کردن معنای تجدد برای شاه پیش می رود.

دکتر میلانی داستان دیگری را هم شرح داده که باید نمونه دیگری از "تجددخواهی" خاندان پهلوی محسوب شود. ایشان می نویسد (صفحه ۵۴۱):

"شاه به دلایلی که هرگز روشن نشد، وصیت نامه سیاسی ای از خود بجا نگذاشت. پس از مرگ شاه ملکه بر آن شد که وصیت نامه ای بجا ولی به نام شاه تدوین کند. می گفت، "از آنجا که در واپسین روزهای زندگی اش همواره در کنار او بودم و از کنه افکارش خبردار بودم وظیفه خود دانسته که وصیت نامه ای برای او و بجای او تدوین کنم. البته این توضیح اجمالی ولی به غایت مهم در زیرنویسی در واپسین خاطرات ملکه آمده و اگر کسی به نص ظریف عبارات توجه نکند در نمی یابد که آنچه به عنوان وصیت سیاسی شاه شهرت گرفته در واقع برساخته ذهن ملکه و قلم تنی از نزدیکان او بود. برخی از نزدیکان شاه، به ویژه اردشیر زاهدی، مخالف تهیه چنین متنی بودند. می گفتند، نباید، به جای شاه متنی چنین مهم تدوین و به مردم ارائه کرد. در هر حال، در واپسین عبارات متن آمده بود که ولیعهد جوان را به خدا و به ملت بزرگ ایران می سپرد."

حال گوش کنید که خانم فرح پهلوی با چه سوز و آهی [این جعلیات را می خواند](#).

## تئوری توطئه و بازگویی توطئه های فراوان

دکتر میلانی دائماً از ذهن توطئه زده شاه و ایرانیان سخن می گوید. دائماً شکایت میکند که چرا شاه و ایرانیان نگاهشان به مسائل توطئه زده است. ایشان می نویسد (صفحه ۵۱۲):

"شاه به نظریه توطئه باوری تمام داشت... نظریه توطئه یکی از معضل های تاریخ معاصر ایران است... شاه در مفهومی مضاعف به نظریه توطئه باور داشت. نه تنها ریشه های اجتماعی این نظریه را به عنوان یک ایرانی تجربه کرده بود، بلکه تجربیان شخصی اش هم موید صحت و قدرت این گونه نظریه بود. او در آغاز سلطنتش دیده بود که انگلستان چگونه اسباب تحقیر پدرش، رضا شاه را، که در نظر شاه قدر قدرت بود، فراهم کرد. دیده بود که چگونه در آن سال ها سفارت های خارجی در جزئیات امور داخلی ایران دخالت می کردند. در ماجرای قره نی، ابعاد قدرت سفارت و دولت آمریکا را احساس کرده بود، به

علاوه روحیات و دل نگرانی های شخصی او مزید بر علت می شد و باور به نظریه توطئه را دو چندان می کرد".

نقد تئوری توطئه سال هاست که توسط روشنفکران ایرانی صورت گرفته است و هنوز هم ادامه دارد. با این حال، شاه دکتر میلانی رمانی است پر از توطئه. همه در حال توطئه اند: آمریکا، روسیه، انگلیس، شاه، مخالفان و دیگران. دکتر میلانی هم وقوع این توطئه ها را تأیید می کند. به بخشی از توطئه های تاریخنگاری دکتر میلانی نگاه کنید (به توطئه های بسیار گسترده شوروی کمونیستی اشاره خواهد شد، برای اینکه دکتر میلانی به شدت چپ ستیز آنها را گزارش کرده و انکار هم نمی کند) (صفحات ۱۸ و ۱۹):

"در سال ۱۹۲۱ (۱۳۰۰) ژنرال آیرن سایید انگلیسی هم به همین نتیجه رسیده بود. طبعاً هدف او حفظ منافع انگلستان بود و در همین راستا به این نتیجه رسیده بود که "ایران امروز محتاج یک دیکتاتور نظامی" است".

رضا شاه به پشتیبانی انگلیس کودتا می کند. بعد سفیر بریتانیا به احمد شاه می گوید (صفحه ۱۹):

"با رهبران این حرکت تماس برقرار کند، از اهدافشان خبردار شود و هر آنچه را می خواهند اجرا کند".

اول کودتای انگلیسی و بعد هم دستور بریتانیا به شاه که هر آنچه کودتاگران می خواهند را اجرا کند.

دولت انگلیس به دروغ مدعی بود که پنج هزار آلمانی که "ستون پنجم آلمان" علیه متفقین بودند، در ایران دوران رضا شاه حضور داشتند. سفیر بریتانیا در گزارشش به دولت خود "تعداد کل آلمانی های ساکن در ایران، حتی با در نظر گرفتن اعضای خانواده هر کدام را کمتر از دو هزار نفر" برآورد می کند. هدف چرچیل از این دروغ یا توطئه چیز دیگری بود. چرچیل می گفت (صفحه ۸۱)، "شکی نیست که در دوران جنگ ما باید بر ایران تسلط نظامی کامل داشته باشیم".

دکتر میلانی در خصوص توطئه انگلیس و بریتانیا برای اشغال نظامی ایران می نویسد (صفحه ۸۲)، "با این که معمولاً این گونه تئوری توطئه را نمی توان جدی گرفت، اما در این مورد بخصوص شواهدی در تأیید توطئه در اسناد سراغ می توان گرفت".

دکتر میلانی اسنادی ارائه کرده و سپس به گزارش بولارد، سفیر وقت بریتانیا در ایران، پس از دیدار با رضا شاه اشاره کرده که نوشته بود: "رضاشاه در مذاکرات نفت با انگلستان آن قدر روی دم شیر پا گذاشت که بالاخره به این نتیجه نادرست رسید که صبر ما حدی دارد". سپس دکتر میلانی می افزاید: "نه تنها یادداشت هایی که از آن پس از طرف دولت انگلیس به ایران می رسید موید پایان صبر شیر بود، بلکه رفتار تحقیرآمیز انگلستان با رضاشاه بعد از استعفا از سلطنت نه تنها پایان "صبر شیر" را نشان می داد، بلکه در عین حال موید این واقعیت بود که (صفحه ۸۳) "شیر" کینه توز هم هست و پا گذاشتن های روی دمش را نه تنها بر نمی تابد که بی پاسخ و بی تنبیه نمی گذارد".

دکتر میلانی به اشتباه ارزیابی رضا شاه و ولیعهد از میزان تهدید بریتانیا و شوروی اشاره کرده و می نویسد (صفحه ۸۳):

"نمی دانستند که انگلستان و شوروی در پی مستمسکی برای حمله به ایران بودند. نمی دانستند که برخی از جزئیات حمله از مدتها پیش طراحی و سازماندهی شده بود".

این توطئه های مشترک انگلیس، شوروی و آمریکا علیه ایران را چگونه می توان تحلیل کرد؟ آیا بازگویی اینها به معنای باور به تئوری توطئه است؟ دکتر میلانی در خصوص همکاری آمریکا در این توطئه می نویسد (صفحات ۸۴ و ۸۵):

"آمریکا در آستانه جنگ جهانی دوم نه تنها از فروش هواپیمای درخواستی ایران امتناع کرد، بلکه در نتیجه فشار مستقیم مقامات انگلیسی پیشنهاد ایران برای ایجاد کارخانه را هم نپذیرفت. با آن که در آن زمان دیپلمات های آمریکایی اعتراضات انگلیس را خودخواهانه و مزورانه می دانستند، ولی در هر حال این نظر انگلیس ها را می پذیرفتند که هواپیمایی که در این کارخانه ساخته خواهد شد ممکن است علیه نیروهای آن کشور مورد استفاده قرار گیرد. قاعدتاً رضا شاه نمی دانست که از مدتها پیش از آن که او تلگراف فوری و اضطراری خود را به روزولت ارسال کند، او از جزئیات طرح حمله انگلیس و شوروی به ایران خبر داشت. تاریخ دقیق حمله و دیگر جزئیات آن را از چرچیل شنیده بود. انگلیس ها به ویژه نمی خواستند که رضا شاه از نوید کمک آمریکا قوت قلب بگیرد".

دکتر میلانی به تفصیل توضیح می دهد (صفحات ۸۹ تا ۹۳) که تمامی گزارش های رادیو بی بی سی علیه رضا شاه در آن دوران، توسط سفارت بریتانیا در تهران تهیه می شد و صرفاً در رادیو بی بی سی خوانده می شد. ایشان می نویسد (صفحه ۹۱)، "واقعیت این بود که در همان روزها مضامین دقیق حملات بی بی سی به رضا شاه را سفارت انگلیس در تهران تعیین می کرد". اینها که توطئه نام ندارد؟ دکتر میلانی می نویسد (صفحات ۹۲ و ۹۳) که نویسنده تمامی مقاله های بی بی سی علیه رضاشاه، خانم ان لمبتون (Ann Lambton) شرق شناس بود که در سفارت بریتانیا در تهران به این کار مشغول بود. شرق شناسی و توطئه گری؟

رضاشاه ظنین بود که انگلیس در حال توطئه علیه اوست و می خواهد کس دیگری را جانشینش سازد. دکتر میلانی به تفصیل داستان توطئه بریتانیا را شرح داده و تک تک کاندیداها را هم بازگو می کند (صفحه ۹۴)، "فروغی و ساعد نخستین کاندیداها برای انگلیس برای ریاست جمهوری بودند و هر دو پیشنهاد انگلستان را رد کردند". سپس به دنبال حمید قاجار، یکی از شاهزادگان قاجار که عضو ارتش بریتانیا بود، رفتند. دکتر میلانی می نویسد (صفحه ۹۵) ظن رضاشاه که بریتانیا به دنبال تغییر رژیم بود، "یکسره وهم و بدبینی بیمارگونه نبود. واقعیت اینست که چهار ماه بعد از چاپ مقاله، وزارت امور خارجه انگلستان "مسأله قاجار" و امکان بازگشت آنها به قدرت را مورد بررسی مجدد قرار داد".

دکتر میلانی می نویسد، بریتانیا که رضاشاه را برکنار و فرزندش را جانشین او کرد (صفحه ۹۸)، "در پی این بود که شاه درس درستی از نحوه سقوط سلطنت پدرش بیاموزد. در حدود سپتامبر ۱۹۴۱ (شهریور

۱۳۲۰) سفیر انگلستان در مصر با نخست وزیر آن کشور دیدار کرد. سفیر می خواست که رئیس دولت مصر پیامی به شاه جوان ایران برساند. سفیر می گفت به شاه بگوئید که سرنوشت پدرش را به دقت نظاره و دنبال کند. می گفت: "بهتر است شاه جزئیات سرنوشت پدرش را به دقت بخواند، و پیام های مستتر در آن را درونی کند"... تمام شواهد حکایت از آن دارد که شاه هم به ویژه در سال های نخست سلطنتش، پیام مستتر در چگونگی سقوط پدر و نقش انگلیس در این ماجرا را آویزه گوش کرده بود".

دکتر میلانی توضیح گسترده ای درباره "آزمایشی بودن شاه" از نظر آمریکا و بریتانیا می دهد که اگر تابع سیاست آنان نباشد، برکنار خواهد شد. آیا اینها ترویج تئوری توطئه نیست؟

دکتر میلانی به گفت و گوی دو ساعته و نیمه شاه و سفیر بریتانیا اشاره کرده که شاه از پولارد می پرسد آیا انگلیس حاضر به تجزیه ایران است؟ ایشان پس از نقل سخنان پولارد، می نویسد (صفحه ۱۳۶)، "تجربیات نیمه اول قرن بیستم، و آنچه در چند سال بعد از این دیدار دو ساعت و نیمه رخ داد، به خوبی موید این واقعیت بود که به راستی انگلستان برای حفظ آنچه "منافع نفتی خود" در خوزستان می خواندند از هیچ کوششی، از تجزیه ایران تا دخالت نظامی، کوتاهی نمی کرد".

دولت ایران از شوروی به دلیل اشغال آذربایجان به شورای امنیت سازمان ملل شکایت کرده بود. انگلستان مخالف این شکایت بود، چون منافع خود در جنوب ایران را در خطر می دید. دکتر میلانی می نویسد (صفحات ۱۳۶ و ۱۳۷):

"کار به جایی رسید که در یک لحظه حساس، پولارد بی اطلاع قبلی و در حالی که چند تانک در خارج ساختمان مستقر شده بود، وارد اتاق نخست وزیر وقت، حکیمی شد و دستور داد که او تلگرافی به نمایندگان ایران در سازمان ملل ارسال کند و به آنها دستور بدهد که شکایت ایران را پس بگیرند. به علاوه پولارد تأکید داشت که متن تلگراف را خودش و از طریق شبکه ارتباطی امن انگلیس ارسال کند. در واقع نگران بود که بعد از خروجش از دفتر نخست وزیر، حکیمی تغییر نظر خواهد داد و از فرستادن تلگراف انصراف پیدا خواهد کرد".

در مورد کمک آمریکا به شاه جهت برانداختن احمد قوام، دکتر میلانی می نویسد (صفحه ۱۴۹)، "وزارت امور خارجه آمریکا به سفارتش در تهران دستور داد که از "هرگونه کمک مقتضی" به شاه برای تغییر کابینه و برانداختن قوام دریغ نکند".

نهضت ملی شدن صنعت نفت به رهبری دکتر محمد مصدق، آمریکا و انگلیس را به قدرت بخشیدن به شاه در جهت مقابله با مصدق واداشت. دکتر میلانی می نویسد (صفحه ۱۶۸):

"در دستورالعملی که در مارس ۱۹۵۱، دین اچسن، وزیر وقت امور خارجه آمریکا، برای سفارتش در ایران فرستاد آمده بود: "به گمان ما تنها کسی که در شرایط کنونی می تواند رهبری لازم در مملکت را اعمال کند شاه است و باور ما این است که آمریکا و انگلیس باید به هر شکل ممکن از او حمایت کنند". در همین راستا، اچسن به سفارت آمریکا دستور داد که "برای ما اهمیتی حیاتی دارد که

هرگاه دولت آمریکا کمکی به ایران می کند، این نکته را نیز روشن کنیم که این کمک به شاه است... نه مصدق".

حتی دولت آمریکا هم قبول داشت که انگلستان برای نفت ایران دست به هر عملی برای شکست دکتر مصدق می زند. دکتر میلانی می نویسد (صفحه ۱۷۱):

"یادداشتی در نوامبر ۱۹۵۱ به قلم اچسن تدوین شده بود آشکارا نشان می داد که آمریکا هم از ماهیت واقعی برخورد انگلیس با مسأله نفت ایران آگاه بود و در این باب هیچ توهمی نداشت. اچسن معتقد بود که چرچیل "چون شیری تیرخورده" نعره می کشد و این نعره ها خود نشان "تظاهر توخالی سرسختانه به قدرت انگلیس" است. می گفت "هدف غایی" سیاست انگلستان، در ایران برخلاف ظواهر امر، "جلوگیری از کمونیست شدن ایران نیست... بلکه می خواهند آنچه را واپسین سد راه ورشکستگی اقتصادی انگلیس می دانند برای خود حفظ کنند." دوران امپراتوری و استیلای انگلیس، به گفته اچسن، به سر آمده اما انگلستان حاضر به پذیرفتن این واقعیت نیست. دقیقاً به همین خاطر، هیچ چیز جز شکست مصدق را نمی خواهند و نمی پذیرند".

بریتانیا به توطئه های خود ادامه داد. دکتر میلانی می نویسد (صفحه ۱۸۳):

"اولین تلاش مستقیم برای برانداختن نهضت ملی کردن نفت- سوای تهدید و تحریک شاه به این کار- تهدید به حمله نظامی به ایران و اشغال مناطق نفت خیز بود که در ژوئن ۱۹۵۱ (خرداد ۱۳۳۰) شکل علنی پیدا کرد. وزیر امور خارجه انگلیس در اعلان و تبیین این تهدید تازه از زبانی به راستی شگفت استفاده کرد. می گفت این حرکت "برای رام کردن بومی های سرکش" است. نامی که برای این عملیات برگزیدند، شاید ناخودآگاه سرشت واقعی آن را برملا می کرد. عملیات باکانیر نام داشت که به معنای دزد دریایی است." "یکی از نمایندگان مجلس عوام انگلستان... که از قضا داماد چرچیل هم بود... در عین بی پروایی گفته بود "ایران را باید بین انگلیس و روسیه تقسیم کنیم".

دکتر میلانی نمونه های دیگری از نژادپرستی انگلیسی ها را در کتاب آورده است (صفحه ۱۲۲)، "سفارت بریتانیا در یکی از تلگراف های شگفتی که از آن بوی نخوت و غرور استعماری بر می آید، چنین اظهار نظر کرد که "ایرانیان قومی عقلانی نیستند". در تلگراف دیگری که در همین هفته ارسال کردند، ایرانیان را "قومی پست فطرت" خواندند".

دولت آمریکا در این توطئه انگلستان را تنها نگذارد. دکتر میلانی می نویسد (صفحه ۱۹۶): "در ۳۱ ژوئیه ۱۹۵۲ (مرداد ۱۳۳۱)، یعنی یکسال پیش از وقایع ۲۸ مرداد، هندرسن اظهار نظر کرد که اگر قرار باشد کودتایی علیه مصدق به موفقیت برسد، قاعدتاً باید "توسط ارتش ایران و به نام شاه اما بدون اطلاع شاه صورت پذیرد چون شاه استقامت پایداری در چنین عملیاتی را فاقد است و چه بسا که در وسط کار علیه رهبران عملیات موضع بگیرد".

دکتر میلانی توطئه های آمریکا و انگلیس را ردیف می کند و می نویسد (صفحه ۲۰۷)، "در آن زمان، جنگ تبلیغاتی ای که انگلیس و آمریکا علیه مصدق به راه انداخته بودند به مرحله تازه ای از شدت و تندگی



رسیده بود. انگلستان از دیر باز شبکه ای پر نفوذ در مطبوعات ایجاد کرده بود. آمریکا و سیا هم وارد کارزار تبلیغاتی علیه مصدق و حزب توده شده بودند. یکی از پروژه های سیا بدامن (Bedamn) نام داشت و در آن دولت آمریکا می کوشید روزنامه نگاران و سردبیران بیشتر و بیشتری را به خدمت اهداف خود در آورد. گاه حتی مقالاتی درباره کمونیسم و نقد حزب توده و تنقید مصدق به انگلیسی و در واشنگتن تدارک می شد، و آنگاه اسباب ترجمه و چاپ آن در مطبوعات ایران فراهم می شد.

در جلسه 3 تیر ۱۳۳۲ که یازده دولتمرد آمریکا- از جمله وزیر امور خارجه و رئیس سیا- طرح کودتای علیه مصدق را بررسی می کردند، آلن دالس رئیس سیا در پایان گفت (صفحه ۲۱۲)، "پس این مصدق دیوانه را این طور دک خواهیم کرد".... بالاخره جان فاستر دالس [وزیر خارجه آمریکا] از جا برخاست و ختم جلسه را اعلام کرد، و صرفاً گفت: "پس کار را شروع کنیم". اینها که توطئه نبود. یک پروژه آمریکایی برای گسترش به اصطلاح "دموکراسی" بود.

دکتر میلانی می نویسد (صفحه ۲۳۳): "به گمان من، شکی نیست که روزولت و همراهانش دلارهایی در تهران خرج تجهیز مخالفان دکتر مصدق کردند"، و (صفحه ۲۴۲)، "براساس اسناد و شواهد متعددی، همکاری آمریکا در کار تلاش برای برانداختن دکتر مصدق مشروط به این بود که در آینده شرکت های آمریکایی سهمی بیش و کم همسنگ انگلیس ها در نفت ایران ببرند".

توطئه های خارجی همچنان ادامه داشت. دکتر میلانی می نویسد که در ۹ بهمن ۱۳۳۸ سفیر بریتانیا با شاه دیدار می کند. شاه به او می گوید (صفحه ۲۸۰):

"شما با من بیشتر بسان زنی که نشانده اید نه همسر خود" رفتار می کنید. جواب رایت، اگر روایتش را بپذیریم، به اندازه گفته شاه غریب بود. به شاه گفته بود: "اگر زن نشانده درست رفتار کند، چه بسا که پالتوی پوست به هدیه دریافت کند". شاه به سفیر می گوید که قصد دارد قراردادی با شوروی امضا کند. سفیر او را تهدید می کند که (صفحه ۲۸۰): "پیش بینی من این است که اگر شما به امضای این قرارداد [شوروی] پافشاری کنید، در نتیجه اش تاج و تخت خود را از دست خواهید داد".

آلن دالس رئیس سیا هم به شورای امنیت ملی آمریکا گفت که باید شاه را از طریق از سرگرفته شدن آشوب های عشایر تهدید کرد تا این قرارداد را امضا نکند. سپس به اعضای شورا اطلاع داد که دو تن از (صفحه ۲۸۱) "برادران قشقایی در شرایط فعلی در آمریکا به سر می برند... و هر دو اظهار آمادگی کرده اند که به ایران برگردند و در جهت تضعیف شاه بکوشند".

دکتر میلانی می نویسد (صفحه ۲۸۷) که "شاه دایم نگران بود که این امیر ارتش و آن دولت خارجی، این سیاستمدار ایرانی و آن خان عشایری علیه اش در حال دسیسه و توطئه اند. در برخی موارد حق با او بود و توطئه ها و تلاش هایی برای برانداختن او در جریان بود".

دکتر میلانی در صفحه ۳۱۰ نگاهی به شاه به کوتاهی و در کتاب هویدا به تفصیل از طرح دولت آمریکا در دوران کندی برای برانداختن شاه سخن می گوید. آیا این توطئه نبود؟

در مورد دیگری دولت کندی طرح کودتا علیه شاه را مورد رسیدگی مجدد قرار داده است. دکتر میلانی می نویسد (صفحه ۳۲۵):

"حتی امکان کودتای نظامی علیه شاه را دوباره مورد ارزیابی قرار داد. برخی مقامات اطلاعاتی آمریکا با برخی امرای برگزیده ارتش، از جمله تیمسار علوی کیا که در آن زمان معاون ساواک بود تماس گرفتند و به زبان تلویح اما غیر قابل اشتباه امکان همکاری او با یک کودتای نظامی را جویا شدند. علوی کیا فوراً موضوع را به اطلاع شاه رساند و شاه هم از علوی کیا خواست برای درک اهداف واقعی آمریکایی ها، به همدلی بالقوه با چنین طرحی تظاهر کند."

بعد از تظاهرات بهار ۱۳۴۲ و کشتن تظاهرات کنندگان توسط رژیم، دوباره طرح برکناری شاه در دستورکار کاخ سفید قرار می گیرد. دخالت و توطئه تا آن حد است که حتی جانشینان شاه را هم تعیین می کنند. دکتر میلانی می نویسد در جلسه ای که در کاخ سفید تشکیل می شود (صفحات ۳۷۷ و ۳۷۸):

"داگلاس به تفصیل بیشتر داد سخن داد، می گفت "زمانی که شاه به آمریکا دعوت شده بود من چندین بار با جان کندی، رئیس جمهور، صحبت کردم. از ابعاد فساد در ایران گفتم. بلاخره هم کندی به این نتیجه رسید که شاه انسان فاسدی است و قابل اطمینان نیست. قرار بر آن شد که حمایت آمریکا از شاه را متوقف و او را ناچار به استعفا کنیم." به گفته داگلاس قرار بود "یک شورای سلطنت سر کار بیاید" و "حتی ترکیب این شورا هم انتخاب شده بود." گویا علی امینی، برادران قشقایی و دو تن از اعضای جبهه ملی برای عضویت در این شورا برگزیده شده بودند."

شاه دکتر میلانی هم توطئه گر ماهری بود. طرح ترور بختیار را با موفقیت در ۱۶ مرداد ۱۳۴۹ در عراق به اجرا گذاشت، که خود یکی از اولین عملیات تروریستی یک کشور در کشور دیگر در خاور میانه بود. پس از ترور بختیار توسط ساواک، پنج روز بعد در بیمارستانی در بغداد درگذشت. اما توطئه شاه برای کودتا علیه صدام حسین مهم تر بود. این طرح شکست خورد چون فرد مورد نظر شاه طرح را به مقامات عراقی اطلاع داده بود و صدام حسین ۴۱ نفر از "دست اندرکاران طرح کودتای ایرانی" را اعدام کرد (صفحه ۳۹۹). توطئه دیگر شاه این بود که با همکاری دولت های اسرائیل و آمریکا کردهای عراق را علیه صدام شوراند. شاه ابتداً سالانه ۳۵ میلیون دلار به این امر اختصاص داد که بعدها آن را به سالی ۷۵ میلیون دلار افزایش داد (صفحه ۴۴۸). دولت آمریکا هم فقط در یک مورد ۱۴ میلیون دلار در اختیار ملا مصطفی بارزانی قرار داد (صفحه ۴۴۸). توطئه دیگر شاه این بود که بدون اطلاع دولت و مجلس، ارتشیان ایران را به لباس کردهای عراقی در آورد تا با ارتش صدام حسین می جنگیدند (صفحه ۴۴۹).

با توجه به همین سوابق، شاه همه چیز را نتیجه دخالت خارجی می دانست. دکتر میلانی می نویسد شاه به تنوری توطئه باور داشت (بعنوان مثال به صفحه ۴۸۱ و یا ۴۸۸ بنگرید). به همین دلیل مخالفان را "ابزار دست نیروهای خارجی می دانست". خارجی در دوران انقلاب همان آمریکا و انگلیس بود. دکتر میلانی می نویسد (صفحه ۴۸۲):

"شاه در ماه های قبل از انقلاب در عین حال بارها بر آن شد که ببیند آمریکا و انگلیس از "او چه می خواهند"، شخصیت های سرشناسی را که به گمانش با آمریکا یا انگلیس "نزدیک" بودند به دربار فراخواند و از آنها خواست که هر کدام از آمریکا یا انگلیس بپرسند که از شاه چه می خواهند.... [می گفت]

"این آمریکایی ها از ما چه می خواهند؟" ... در ماه های قبل از انقلاب بدون مشورت و حتی اجازه سفرای آمریکا و انگلیس هیچ تصمیمی نمی گرفت"، و (صفحه ۵۱۳) "در آن ماه های بحرانی، برای هر تصمیم مهم منتظر رأی و نظر سفرای آمریکا و انگلیس می ماند. دایم در این فکر بود که این دو کشور را "راضی" نگهدارد".

به عقیده نگارنده این دکتر میلانی است که ضد توطئه است چرا که می نویسد که شاه بدون اجازه سفرای آمریکا و انگلیس هیچ تصمیمی نمی گرفت. ایشان می نویسد که شاه می خواست ارتشبد غلامعلی اویسی مشهور به "قصاب تهران" را نخست وزیر کند. پس از دیدار با سفرای آمریکا و انگلیس با قیافه ای دلگیر و عصبانی به اصلاان افشار گفت (صفحه ۴۹۵): "آقایان موافق اویسی نیستند".

دکتر میلانی می نویسد که سفیر انگلیس در شهریور ۱۳۵۷ به شاه می گوید که نماینده ای نزد آیت الله کاظم شریعتمداری فرستاده و به او اطلاع داده اند که (صفحه ۴۸۹) "دولت انگلستان در واقع کماکان به طور کامل از شاه حمایت می کند"، و (صفحه ۵۱۴) "می توان با اطمینان گفت که تا حدود اکتبر ۱۹۷۸ (آبان ۱۳۵۷)، سیاست آمریکا و انگلیس بقای سلطنت شاه را هدف داشت". همچنین (صفحه ۵۱۵)، "در دوران تبعیدش، شاه بیش از یک بار به "بی ادبی" های سالیوان اشاره کرد. می گفت در یکی از این دیدارها سالیوان پیوسته به ساعت خود می نگریست و در ذهن شاه، این حرکت تنها یک معنا و مراد داشت و آن این که شاه بهتر است هر چه زودتر از ایران برود". اشاره به ریچارد سالیوان سفیر وقت آمریکا در ایران است.

سوال مهم در اینجا اینست که آیا همه توطئه ها محدود و منحصر به آن است که دکتر میلانی بازگو کرده اند؟ البته دکتر میلانی برای توجیه دخالت ها و توطئه های دولت آمریکا در ایران، همه آنها را در خدمت ساختن ایرانی دموکراتیک جلوه می دهد. ایشان می نویسد (صفحه ۱۲۱)، "می توان به یکی از نخستین تلاش های آمریکا برای ایجاد دموکراسی در ایران و در خاورمیانه مسلمان برخورد".

به یکی دیگر از توطئه های آمریکایی- اسرائیلی تبدیل ایران به دموکراسی توسط آمریکا توجه کنید. دولت آمریکا موشک های فنیکس را به ایران فروخته بود. یعنی پولش را گرفته و آنها را به ایران ارسال کرده بود، ولی در آستانه انقلاب آنها را به کمک اسرائیل از ایران می دزدید. دکتر میلانی می نویسد (صفحه ۴۱۶):

"البته موشک های فنیکس هم از نظر آمریکا از حساسیت ویژه ای برخوردار بودند و نمی بایست به دست کمونیست ها می افتادند. به همین خاطر، هنگامی که اوضاع سیاسی ایران رو به وخامت گذاشت و معلوم شد که سقوط رژیم شاه قطعی است، دولت آمریکا به فکر موشک های فنیکس که به ایران فروخته بود افتاد. به کمک اسرائیل و به بهانه تعمیر، همه هواپیماهایی که به این نوع موشک مجهز بودند از ایران

خارج کردند و تنها پس از پیاده کردن فنیکس ها هواپیماها را به ایران باز پس گرداندند<sup>۴</sup>. البته به تصور دکتر میلانی ظاهراً این "به صلاح" ایران نیز بود.

سوال مهم در اینجا اینست که آیا برنامه‌های دیگری، چه برای ایران و چه کشورهای دیگر، وجود ندارند؟ به حوادث اخیر اوکراین نگاه کنید. خانم ویکتوریا نولند، دستیار وزیر خارجه آمریکا برای امور اروپا، زمانی که در حال صحبت با سفیر آمریکا در اوکراین در باره بحران آنجا بود **گفت** "فاک اروپا: اروپا را گاییدم"، ظاهراً بخاطر اینکه اروپا با آمریکا در مورد بحران و اینکه چه باید کرد هماهنگی نکرده بود. این فحش اهمیتی ندارد (دکتر میلانی نوشته که پس از انقلاب رئیس جمهور آمریکا هم گفته بود فاک شاه). موضوع پولی است که دولت آمریکا برای سرنگونی دولت اوکراین هزینه کرد. خانم نولند **می‌گوید**:

"از زمان استقلال اوکراین در ۱۹۹۱ آمریکا مردم اوکراین را برای برپایی ارگان‌های دموکراتیک، [کسب] مهارت در توسعه جامعه مدنی، و یک شکل دولت خوب - تمامی آنچه که برای تحقق اوکراین [به عنوان یک کشور] اروپای لازم است - یاری داده است. ما برای اینکار بیشتر از پنج میلیارد دلار سرمایه گذاری کرده ایم..." نظر دکتر میلانی در باره این موضوع چیست؟

انستیتو هوور که دکتر میلانی در آن کار میکنند، چه گونه مرکز فکری میباشد؟ این انستیتو، که نام کامل آن انستیتو هوور برای جنگ، انقلاب، و صلح است، یکی از راستگراترین مؤسسات فکری در آمریکا است که از آن در سال‌های اخیر اشخاصی مثل خانم کاندولیزا رایس و آقای جرج شولتز، وزیر خارجه سابق آمریکا بیرون آمده‌اند. **به لیست برخی از اعضای آن نگاه کنید** تا ببینید چه راستگراهای افراطی که نقش مهمی در براه انداختن جنگ در گوشه و کنار دنیا داشته‌اند در آنجا حضور دارند.

با توجه به اهداف انستیتو هوور و جایگاه آن در منتهای راست طیف سیاسی، هر گونه فعالیت آن در باره ایران نیز از نظر نگارنده با اهدافی کاملاً سیاسی صورت می‌گیرد که فقط آب به آسیاب اهداف تندروها در آمریکا ریختن است. بعنوان مثال، سمیناری که دکتر میلانی در هوور در باره امکان دموکراتیک شدن نظام سیاسی ایران **با شرکت چند شخصیت ایرانی برگزار کرد**، که تنها سمینار در باره ایران نیست که ایشان در هوور برگزار کرده‌اند، از نظر نگارنده در راستای چنین اهدافی است.

**حضور دکتر میلانی در کنگره** در ژانویه ۲۰۰۷، تحسین سیاست ورشکسته دولت آقای جرج بوش در خاورمیانه، و ادعا کردن درباره "ماجرای هسته‌ای" جمهوری اسلامی را چگونه باید تفسیر کرد؟

**در یک شهادت دیگر در کنگره آمریکا در ۲۲ جولای ۲۰۰۹** دکتر میلانی تحریم‌های آن زمان آمریکا بر ضد مردم ایران را **"نیمه پخته" نامید**، و از اعمال تحریم‌های کمر شکن اقتصادی، در صورتی که "دیپلماسی" از نظر ایشان شکست خورد، حمایت کرد. حمایت از اینگونه سیاستی که دود آن فقط به چشم ده‌ها میلیون نفر از مردم عادی ایران رفته است، را چگونه باید تفسیر و تعبیر کرد؟ نگارنده در همان زمان از دکتر میلانی **بخاطر اینچنین موضعی به شدت انتقاد کرد**. جالب است که حال دکتر میلانی مدعی است که این تحریم‌ها موجب پیروزی دکتر حسن روحانی در انتخابات خرداد ۱۳۹۲ شد.

حضور دکتر میلانی در یک کنفرانس خصوصی پنهانی در سال ۲۰۰۷ که در آن حدود ۳۰ نفر از ضد ایرانی‌ترین شخصیت‌های آمریکایی، از جمله نئوکان‌ها، وابستگان به ایپک، پرفسور برنارد لوئیس مروج تجزیه ایران و بقیه خاور میانه، و دیگران شرکت داشتند در چه چهار چوبی بود؟

## کودتای آمریکایی - انگلیسی علیه دکتر مصدق

دکتر میلانی به هر وسیله ای متوسل می شود تا نقش آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد را کاهش داده و دولت زنده یاد دکتر محمد مصدق را غیر دموکراتیک معرفی کند. ایشان می نویسد (صفحه ۲۱۶):

"وقتی در مارس ۲۰۰۰، وزیر امور خارجه وقت آمریکا، مادلین اولبرایت، از مردم ایران به خاطر دخالت ناروای آمریکا در امور داخلی ایران در زمان سرنگونی مصدق پوزش خواست، منادیان روایت مصدق این کلمات و پوزش را در حکم تأیید نهایی و قطعی روایت خود دانستند. اما در واقع اولبرایت کلمات خود را با دقتی تمام برگزیده بود. کل مسئولیت کار سرنگونی مصدق را نمی پذیرفت. برعکس، می گفت آمریکا "نقشی مهم در تدارک سرنگونی نخست وزیر محبوب ایران" بازی کرد، و به خاطر این دخالت از مردم ایران پوزش طلبید. به دیگر سخن، چیزی جز "نقشی" در "تدارک" سرنگونی "نخست وزیر محبوب" (نه "نخست وزیر دمکرات" یا "نخست وزیر برگزیده مردم") نپذیرفت و پذیرش این مسئولیت گرچه موید دخالت ناروای آمریکا بود اما، مترداف روایت منادیان مصدق از رخدادهای ۲۸ مرداد نیست. به علاوه، بلافاصله بعد از این کلمات، البرایت اضافه کرد که به گمان دولت آیزنهاور، "دلایل استراتژیک موجهی" برای این اعمال وجود داشت".

صرف نظر از اینکه خانم البرایت کلمه "موجه" را در سخنرانی خود بکار نبرد، دکتر میلانی ظاهراً ادعا دارند که دولت آمریکا نقش مهمی در سرنگونی نخست وزیری که دمکرات و برگزیده مردم نبود نداشت، ولی در عین حال برای آنچه که انجام داده بود "دلایل استراتژیک موجهی" داشت. موجه از نظر چه کسی یا گروهی؟ مسلماً نه از نظر ما ایرانیان. دکتر میلانی از سوی دیگر، سخنان بسیاری نقل می کند که دکتر مصدق "دیکتاتور بدتر از رضاشاه" و "یاغی" بوده و اختیارات ویژه "نشان و ابزار استبداد شخصی مصدق" بود.

دکتر میلانی به میان مردم رفتن دکتر مصدق و برگزاری رفراندوم را نشانه پوپولیسم دکتر مصدق وانمود کرده و می نویسد که پارلمان برگزیده نشانه دموکراسی است. اما به این پرسش پاسخ نمی گوید که مگر پارلمان به دکتر مصدق رأی نداده بود؟ اگر پارلمان دکتر مصدق را انتخاب کرده بود، چرا دکتر مصدق "نخست وزیر دمکرات" یا "برگزیده مردم" نبود؟

داوری های دکتر میلانی در این خصوص به شدت ایدئولوژیک و گزینشی است. متن انگلیسی کتاب در سال ۲۰۱۱ و متن فارسی کتاب در سال ۲۰۱۲ منتشر شده است. دکتر میلانی نمیتواند ادعا کند که از سخنان پرزیدنت اوباما در قاهره، در سال ۲۰۰۹ اطلاع نداشته و آگاهانه آن را حذف کرده است، چون با رویکردش تعارض داشت و سخنانش را باطل می کرد. پرزیدنت اوباما در آن سخنرانی گفت :

"در میان جنگ سرد کشور من در سرنگونی دولت ایران که به طور دموکراتیک انتخاب شده بود نقش داشت".

دکتر میلانی که آن همه کوشش کرده تا از سخنان خانم اولبرایت نتیجه بگیرد که دکتر مصدق "نخست وزیر دموکرات یا منتخب مردم" نبود، خود را با این گواهی رئیس جمهور آمریکا روبرو می بیند که دولت اش در "سرنگونی دولت ایران که بطور دموکراتیک انتخاب شده بود" نقش داشته است. پس این اعتراف مهم را از تاریخ حذف می کند. این بدترین نوع برخورد ایدئولوژیک با تاریخ است.

رئیس جمهور آمریکا در بازگویی تاریخ صادق تر و غیر ایدئولوژیک تر از دکتر میلانی عمل کرد. ایشان دوباره در ۲۴ سپتامبر ۲۰۱۳ در مجمع عمومی سازمان ملل **گفت** :

"برای یک دوران طولانی مردم ایران در باره تاریخ طولانی دخالت آمریکا در امور داخلی کشور خود و نقش آمریکا در سرنگونی دولت ایران که بطور دموکراتیک انتخاب شده بود شکایت داشته اند".

در جلد هفتم یادداشت های مرحوم اسدالله علم به روشنی به کودتا علیه دکتر مصدق اعتراف شده است. در یک جا مرحوم علم از گفتگوی خود با شاه خبر می دهد "به عرض رساندم آیا خاطر مبارک هست وقتی مصدق آن اندازه ما را در زحمت گذاشته بود روز چهارم آبان برف می آمد، در رکاب مبارک به چه حالی به سعدآباد برگشتیم. آن جا هم آتش نبود. من عرض می کردم کودتا بفرمایید. همان کاری که ۹ ماه بعد شد".

مرحوم علم در یادداشت ۲۹ خرداد ۴۷ هم با اشاره به معجزاتی که جان پادشاه را نجات داده، از سقوط هواپیمایش در بلندی های کوهرنگ اصفهان، و دو سوء قصد نافرجام علیه جان وی یاد می کند و بعد می نویسد، "از همه مهمتر در بازی مصدق با آن که {پادشاه} کشور را ترک کرد، به صورت تبعید، باز هم با کودتای سپهبد زاهدی و مردم برگشت".

## نگاه غیر علمی به روستاییان و اقشار فقیر جامعه

نگاه غیر علمی، اگر نگوئیم تحقیرآمیز، دکتر میلانی به روستاییان و فقرا کاملاً محسوس است. دکتر میلانی می نویسد که صمد، کاراکتر خیالی ساخته آقای پرویز صیاد سمبل هنری آنان و محمود احمدی نژاد سمبل سیاسی شان است (صفحه ۳۶۴):

"هنگامی که درآمد ایران از فروش نفت ناگهان فزونی گرفت، هنگامی که فقدان امکانات اقتصادی و اجتماعی در روستاها کار دهقانان تازه صاحب زمین شده را دشوار و دشوارتر کرد، شهرهای بزرگ و پول نفتی که در آنجا انتظارش را می کشیدند به مغناطیسی برای جلب این روستاییان بدل شد. حلبی آبادها پدید آمد و رژیم شاه تلاشی جدی برای جلب یا آموزش این خیل عظیم شهرنشین های تازه- که صمد پرویز صیاد بهترین تجلی هنری شان بود و احمدی نژاد نسل دوم شان را تشکیل می داد- نکرد. به علاوه چون نیروهای سیاسی دیگر، بجز روحانیت اجازه فعالیت در صفوف این شهرنشینان تازه نداشتند به تدریج این روستاییان به شهر آمده به سربازان انقلاب اسلامی بدل شدند".

آقای احمدی نژاد در سال ۱۳۳۶ - چند سال قبل از اصلاحات ارضی و سال ها قبل از افزایش ناگهانی قیمت نفت در دهه پنجاه - به دنیا آمد و چند سال بعد به همراه پدر آهنگر خود به تهران آمد و ساکن این شهر شد. حلبی آباد نشین نبود و در سال ۱۳۵۴ با کسب رتبه ۱۳۲ کنکور سراسری در رشته مهندسی راه و ساختمان دانشگاه علم و صنعت قبول شد. با توجه به بدنامی آقای احمدی نژاد، دکتر میلانی او را به نسل دوم روستاییان و فقرا تبدیل می کند.

## سخنان فاقد منبع

در کتاب "شاه" دکتر میلانی ادعاهای گوناگونی دارند بدون آنکه منبعی برای آنها ارائه کنند. به برخی موارد نگاه کنید:

اول، شاه در ۱۳۵۴ دو حزب درباری خود را منحل و حزب رستاخیز را به دبیرکلی امیر عباس هویدا تأسیس کرد. دکتر میلانی می نویسد (صفحه ۴۷۶)، "نظریه پردازان اصلی حزب اکثراً یا استالینیست های سابق بودند یا منادیان استبدادی چون احمد فرید".

دکتر میلانی برای اثبات ادعای خود (مارکسیست های استالینیست سابق نظریه پردازان اصلی حزب رستاخیز بودند) به کتاب گفت و گوی آقای حمید شوکت و کورش لاشایی (نگاهی از درون به جنبش چپ ایران) در پاورقی استناد می کند. آیا واقعاً مارکسیست استالینیست های سابق نظریه پردازان اصلی حزب رستاخیز بودند، یا دکتر میلانی از موضع چپ ستیزی کنونی خود این ادعا را عنوان می کند؟ چرا از چند نفر آن آنها نامی برده نشد؟ توجه داشته باشیم که آقای لاشایی از همفکران دکتر میلانی در زمانی بود که هر دو مائویست بودند.

هدف از این ادعا چیست؟ ظاهراً هدف جا انداختن این ادعا است که حزب رستاخیز به این دلیل یک حزب شبه فاشیستی بود که نظریه پردازان آن استالینیست های سابق بودند. اگر اینطور بود، چرا شاه و دستگاه عریض و طویل اطلاعاتی او فریب آنها را خوردند؟ حالا از این موضوع بگذریم که حتی اگر ادعای دکتر میلانی صحیح هم باشد، آن استالینیست ها توبه کرده از گذشته خود بودند. در واقع در دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ توانین زندان های ایران یا امثال استالینیست های سابق بودند، یا امثال حبیب الله عسگر اولادی، اسدالله بادامچیان، و اسلامی های نظیر آنها.

دوم، بر طبق ادعای دکتر میلانی شاه به نحو شگرفی در حال توسعه ایران بود. ایشان می نویسد (صفحه ۱) "شاخص های اقتصادی هم همه موید این واقعیت بودند که ایران با سرعتی کم نظیر در جهت صنعتی شدن گام بر می دارد"، و (صفحه ۴۹۰) "آهنگ رشد اقتصادی ایران در آن سال ها با کشورهای چپ ترکیه، تایوان و کره جنوبی قیاس پذیر بود. از یک منظر، قیاس وضعیت این سه کشور با شرایط اقتصادی ایران، سی سال پس از انقلاب، نشانگر بهایی است که ایران، از لحاظ اقتصادی، برای انقلاب پرداخت"، و (صفحه ۵۴۵) "کشوری که در برخی از سال های دهه هفتاد، تولید ناخالص ملی اش بیست درصد رشد می کرد"، و (صفحه ۵۴۷) "در دورانی که طبقه متوسط و شهرنشین و تکنوکرات با آهنگی سخت شتابان رشد کرده بود... اقتصادی که گاه سالی ۲۰ درصد رشد تولید ناخالص داشت".

اولاً، کاش دکتر میلانی می گفتند در کدام سال ها نرخ رشد اقتصادی ایران ۲۰ درصد بود. از سال ۱۹۸۹ که چین رشد اقتصادی بینظیر خود را آغاز کرد، در هیچ سالی ۲۰ درصد و حتی نزدیک به آن رشد نداشته است. این فقط یک ادعا است، آنهم بدون هیچگونه منبع. باید از اقتصاد دانان پرسید که آیا اصولاً چنین رشد اقتصادی حتی بطور تئوری امکان دارد یا خیر.

ثانیاً، خود دکتر میلانی می نویسد که حبیب الله لاجوردی در سال ۱۳۵۵ در مجلس سنا گفته بود (صفحه ۴۲۲): "از ۱۰۴ شرکت دولتی، ۱۰۳ شرکت ضرر می دهند و تنها استثناء البته شرکت نفت بود". ایشان در ادامه می نویسد (صفحه ۴۲۳) "واقعیت این بود که دقیقاً به خاطر همین نگرانی ها از چند سال پیش از انقلاب خروج سرمایه، در سطحی گسترده، از ایران آغازیده بود. ابعاد این فرار سرمایه با اوج گرفتن بحران سیاسی دو چندان شد". این تناقض گویی فاحش در باره رشد اقتصادی "شگفت آور" آن زمان نیست؟

سوم، دکتر میلانی در فصل کودتای ۲۸ مرداد نوشته است (صفحه ۲۱۳) که طرفداران شاه و دکتر مصدق "هر دو قطب این روایت مطلق اندیش گره بر باد می زنند. هزارتوی تاریخ را به احکامی ساده و گاه حتی ساده انگارانه تقلیل می دهند. شاید سودای این قضاوت های مطلق، ریشه در فرهنگ مانوی دارد که جهان را عرصه نبرد نیک و بد، خیر و شر، تاریکی و روشنایی می داند و عرصه خاکستری هستی را بر نمی تابد که در آن نیک و بد مطلق در کار نیست و لاجرم قضاوت دشوار است".

داوری های دکتر میلانی درباره انقلاب و نتایج آن درست برخلاف این آموزه خودشان است. دکتر میلانی می نویسد (صفحه ۴۸۳) انقلاب "برای ایران فرجامی فاجعه آمیز داشت"، و (صفحه ۴۹۰) "شرایط اقتصادی ایران، سی سال پس از انقلاب، نشانگر بهایی است که ایران، از لحاظ اقتصادی، برای انقلاب پرداخت"، و (صفحه ۵۱۷) انقلاب ایران خوب زمان شاه را به "استبداد نعلین" سپرد. چاره ای نبود، چون "استیصال سیاسی از یک سو و فرصت طلبی و قدرت طلبی از سوی دیگر اغلب دست بهم می دهند و در سیاست "راه حل" هایی پدید می آورد که از هر فاجعه زیان بارتر است... از زیان خیابان اغلب دمکراسی بر نمی خیزد"، و (صفحه ۵۴۵) "چرا کشوری که در کار گذار به راستی تند آهنگ به سوی نوسازی و تجدد بود... به فکر انقلاب افتاد، و مهم تر اینکه چرا و چطور برای رهبری این انقلاب روحانی ای را برگزید که همه عمر تجدد و نوسازی را بسان ترفندهایی استعماری طرد و رد کرده بود"، و (صفحه ۵۴۶) "به گمان من ریشه معمای برآمدن آیت الله خمینی که معاند تجدد بود به عنوان رهبر جنبشی که خواست اصلی اش دمکراسی و تجدد بود را باید در برخی شگفتی های تاریخ معاصر و نیز در ویژگی های روایت شاه از تجدد سراغ کرد".

دکتر میلانی تصویری از ایران دوران شاه عرضه می کند که به سرعت طوفان در حال نوسازی و تجدد بود، اما انقلاب، با رهبری ضد تجدد و نوسازی، فاجعه آفرید و کشور را ویران کرد. این داوری های مطلق انگارانه که دوران شاه، دوران نیکی، خیر و روشنایی بود و دوران جمهوری اسلامی دوران بد، شر و تاریکی است، بر خلاف گفته خود ایشان در بالا نیز هست و در داوری های بعدی او هم تاثیر گذارده است. در بندهای بعدی خواهیم دید.



چهارم، دکتر میلانی صفحات ۴۱۶ تا ۴۲۱ کتاب را به طرح های اتمی شاه اختصاص داده است. ایشان می‌نویسد (صفحه ۴۱۸) که شاه در مصاحبه با روزنامه لوموند گفته بود "روزی نه چندان دور" و حتی "شاید زودتر از آنچه گمان می رود ایران صاحب بمب اتم خواهد بود". دکتر میلانی که حتی صراحت کلام شاه برای ساختن بمب اتم را نقد نمی کند، فرصت را غنیمت شمرده تا به طرح های اتمی جمهوری اسلامی حمله ور شود. ایشان می‌نویسد (صفحه ۴۱۸) :

"اگر چه طبق این قرارداد [ان پی تی که ایران امضا کرده]، غنی سازی حق طبیعی کشورهای امضا کننده محسوب شده است، اگر کشوری در جریان تکمیل برنامه هسته ای خود به سازمان های بین المللی دروغ بگوید یا بخشی از فعالیت های خود را مخفیانه ادامه دهد، و یا اینکه درصدد دستیابی به بمب اتمی برآید، آن گاه دیگر حق غنی سازی خود را هم از کف می دهد".

این موضع دکتر میلانی کوچکترین اساسی در حقوق بین المللی، و بخصوص در قرارداد ان پی تی، ندارد و فقط تکرار ادعاهای نئونکان های آمریکایی و متحدان اسرائیلی آنها میباشد. در هیچ کجای آن قرار داد حتی اشاره ای به ادعای دکتر میلانی وجود ندارد. نگارنده در باره این موضوع مقالات بسیاری، هم به زبان انگلیسی و هم به زبان فارسی منتشر کرده است. برای دو نمونه به [اینجا](#) و [اینجا](#) بنگرید.

از اینگونه ادعاها دکتر میلانی زیاد داشته اند. بعنوان مثال، در یک سخنرانی در دانشگاه کالیفرنیا در شهر لوس آنجلس ایشان ادعا کردند که برنامه هسته ای ایران نظامی است، چرا که اگر صلح آمیز بود، "ایران به تعداد زیادی سانتریفیوژر احتیاج نداشت"، در حالیکه درست بر عکس است. ترس غرب از تاسیسات فردو در نزدیکی قم با فقط ۲۹۰۰ سانتریفیوژر به این دلیل است، که با تعداد کوچکی سانتریفیوژر در زیر کوه اورانیوم غنی شده کافی برای بمب می توان ساخت، ولی نه برای سوخت یک راکتور هسته ای.

دکتر میلانی سپس می گوید که رهبران جمهوری اسلامی ابتدا مخالف طرح های هسته ای بودند و برای اثبات ادعای خود به یک مقاله روزنامه جمهوری اسلامی در ۲۶ خرداد ۱۳۵۸ استناد می کند، و در ادامه می نویسد (صفحات ۴۲۰ و ۴۲۱):

"چند سال بعد آیت الله خمینی و رژیم اسلامی تغییر نظر دادند. این بار به احیای هرچه سریع تر اما اساساً مخفیانه برنامه اتمی ایران پرداختند... پنهان کاری ها و برخی تماس های مشکوک با کسانی چون دانشمند پاکستانی که می خواست بمب اتمی "اسلامی" را میسر کند همه برنامه اتمی ایران را محل شک جدی کرد... باور نمی کردند که جمهوری اسلامی ایران بهایی چنین گزاف را صرفاً برای غنی سازی اورانیوم تقبل می کند".

دکتر میلانی ظاهراً نمی داند که تکنولوژی، صنعت و سلاح، دینی و غیر دینی ندارد. "بمب اتمی اسلامی" صرفاً ساخته ذهن دکتر میلانی است. حتی آیت الله خمینی وقتی از اسلامی کردن دانشگاه ها سخن می گفت، فیزیک و شیمی و ریاضیات و صنعت را خارج می کرد و سخنش را به ظواهر دانشگاه ها و علوم انسانی محدود می ساخت. اگر هم قرار بود چنین بمبی ساخته شود، پاکستان، متحد آمریکا، اینکار را انجام داد، نه ایران.

**پنجم** (صفحه ۳۶۵)، "هنوز هم در ایران مهم ترین مشاغل بر زنان "حرام" است".

دکتر میلانی باید ذکر میکرد که "مهم ترین مشاغل" کدامند و سپس نشان می داد که اینک آن مشاغل بر زنان حرام هستند. نباید جای شعار سیاسی را با تحقیق علمی اشتباه گرفت و اولی را به جای دومی به خورد مردم داد.

**ششم** (صفحه ۳۹۲)، "اگر امروز [دوران جمهوری اسلامی] ایران از بابت فرار مغزهایی که از مملکت فرار می کنند در جهان رتبه نخست را به دست آورده، در آن سال ها [دوران شاه] بسیاری از مغزهای ایرانی که بعد از پایان دوران آموزش در آمریکا و اروپا مانده بودند، پس از چندی به سودای خدمت به ایرانی که دوستش می داشتند، و نیز به لحاظ فرصت های حرفه ای فراوان، به وطن بازگشتند".

سند اثبات این ادعای قاطع چیست؟ ممکن است که دکتر میلانی حق داشته باشند، ولی در کتاب هیچ مدرکی برای آن عرضه نشده است. اولاً، آن همه دانشجویان مخالف عضو کنفدراسیون در خارج از ایران در زمان شاه چه می کردند؟ ثانیاً، رتبه نخست جهانی فرار مغزهای ایران، اسطوره و افسانه ای بیش نیست. ثالثاً، رسانه های معتبر آمریکا گزارش کردند که بیشترین وزرای دولت حسن روحانی دانش آموخته آمریکا هستند.

**هفتم** (صفحه ۴۰۶)، "تلاش های رژیم اسلامی برای حذف نوروز و بازنویسی تاریخ دقیقاً برای معارضة با ایران قبل از اسلام و تأکید بر هویت صرفاً اسلامی ایران است".

مدارک "تلاش های رژیم اسلامی برای حذف نوروز" چیست؟ این درست است که برخی از روحانیون مرتجع و "اسلام پرست" مایلند که نوروز بکلی از فرهنگ و تقویم ما حذف شود، ولی چه تلاش رسمی در اینباره در ۳۵ سال گذشته صورت گرفته است؟ تا جایی که نگارنده اطلاع دارد، هیچ اصولاً مخالفت با چنین کار ضد ملی، ضد ایرانی آنقدر همگانی خواهد بود که هیچ مقام بالای جمهوری اسلامی حتی شهامت فکر کردن در باره آنرا نیز نخواهد داشت.

بر عکس، اولاً، همه ساله در ساعت سال تحویل، رهبر جمهوری اسلامی در رادیو و تلویزیون صحبت می کند. این سنت را آیت الله خمینی راه انداخت. ایشان در ۲۸ اسفند ۱۳۵۸، به مناسبت نوروز ۱۳۵۹، فرمان عفو عمومی صادر کرد: "کلیه قشرهایی که دستشان به خون بیگناهی آغشته نشده و امر به قتل نفوس نکرده و شکنجه گر نبوده و امر به شکنجه منتهی به قتل نکرده و از بیت المال و اموال مردم سوءاستفاده ننموده، در آستانه سال جدید عفو عمومی نمودم؛ چه نظامی و چه سایر قوای انتظامی و چه ساواکی و چه روحانی نمای وابسته و پیوسته به رژیم سابق. از این تاریخ به بعد احدی حق تعرض به کسی را ندارد، نه مقامات مسئول و نه گروه غیرمسئول". در روز اول فروردین ۱۳۵۹، سال نو را به همه تبریک گفته و می نویسد: "حلول سال جدید را - که ره آورد آن تمامیت ارکان جمهوری اسلامی است - به همه مستضعفین و ملت شریف ایران تبریک عرض می کنم". آیت الله خمینی در اول فروردین سال ۱۳۶۰ خواهان آن بود که "این سال بر همه ما نوروز باشد و بر همه ما مبارک باشد". هدف در اینجا فقط ذکر تاریخ واقعی است، نه ستایش از پیام های آقای خمینی.

ثانیاً، پس از پخش سخنان ولی فقیه، نوبت پخش سخنان رئیس قوه مجریه است. سال ۱۳۵۸ زنده یاد مهندس مهدی بازرگان اینکار را انجام داد. پیام نوروزی ایشان را در صفحه ۱۲ کتاب "مشکلات و مسائل اولین سال انقلاب از زبان مهندس بازرگان" بخوانید. مهندس بازرگان نه تنها پیام نوروزی داد، بلکه همه مردم را به استادیوم صدهزار نفری تهران برای عید دیدنی دولت دعوت کرد و برای آنان سخنرانی کرد (صفحات ۳۶۵ تا ۳۶۹). سالهای ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ هم آقای ابوالحسن بنی صدر پیام نوروزی داشتند. این سنت از آن زمان بجا مانده است.

هشتم، جمهوری تاریکی و شر مطلق را باید دائماً با سیاه سازی نابود کرد. به دقیقه ۲۳:۳۱ گفت و گوی برنامه افق ([سیاست خارجی آمریکا و گزینه نظامی](#)) در ماه سپتامبر سال گذشته (میان آقایان میلانی و اکبر گنجی) گوش کنید که دکتر میلانی می گوید:

**"دولت ایران به صراحت میگه تا بحال در چند ماه اخیر هفت میلیارد دلار به دولت اسد کمک کرده".**

دکتر میلانی همین ادعای بدون سند را دوباره در برنامه افق ( [اجلاس داووس: ایران و اسرائیل](#)) سوم بهمن ۱۳۹۲ ، در دقیقه ۳۶:۱۹ ، تکرار کرده و می گوید:

**"ولی در عین حال خود ایران در این چند ماه اخیر به گفته مقامات ایرانی هفت میلیارد دلار به این دولت جنایتکار کمک کرده است".**

در کجا مسئولان جمهوری اسلامی گفته اند که هفت میلیارد دلار به سوریه کمک کرده اند؟ جمهوری اسلامی شاید بیشتر هم کمک کرده باشد، اما مسئولان جمهوری اسلامی خودشان کجا گفته اند که هفت میلیارد دلار به دولت آقای بشار اسد کمک کرده اند؟ فرق یک پژوهشگر واقعی و یک تبلیغات چی سیاسی در همین نکات است. اولی بدون مدرک ادعا نمیکند، ولی دومی فقط افکار و تمایلات سیاسی خود را بعنوان واقعیت به مردم عرضه می کند.

نهم، دکتر میلانی در همان برنامه افق ([اجلاس داووس: ایران و اسرائیل](#)) ، در دقیقه ۵۶:۱۶ چنین گفت:

**"مگر ایرانیان کم در خارج سرمایه دارند؟ ۷۰۰-۸۰۰ میلیارد دلار در خارج سرمایه دارند".**

انشالله همینطور باشد، ولی دکتر میلانی هیچ مدرکی برای وجود چنین سرمایه ای ارائه نمی کند و در واقع وجود هم ندارد که ارائه شود.

## کلام پایانی

تنها راه عدم تکرار اشتباهات تاریخی چند دهه گذشته درس صحیح گرفتن از آنها است، و این در صورتی اتفاق خواهد افتاد که تاریخ را آنچنان که اتفاق افتاده مرور و درک کنیم، نه آنطور که آرزو داریم، و یا ایدئولوژی ما آنرا به ما دیکته می کند. متأسفانه، همانطور [که در یک مقاله گذشته بحث شد](#)، برخی از ما ایرانیان به جعل تاریخ مشغولند. تصاویر دروغین ساختن از رهبران گذشته و کارنامه آنها، از رضا شاه و محمد رضا شاه گرفته، تا زنده یاد دکتر محمد مصدق و رهبران جمهوری اسلامی بخشی از جعل تاریخ

است. اگر پژوهشگرانی مانند دکتر میلانی، که هم همگونه امکانات در اختیار دارند و هم توانائی پژوهش واقعی را، تصاویر غیر واقعی از شخصیت‌های تاریخی معاصر ایران ترسیم کنند، که دیگر امیدی به هموطنانی که نه فرصت پژوهش دارند، نه امکانات لازمه آن و نه احیاناً توانایی آنرا، نیست. به عقیده نگارنده جعل تاریخ خود یک عامل مهم در نرسیدن به نظام دمکراتیک واقعی در ایران است، چرا که با اینکار درس‌های صحیح و لازم را از تاریخ فرا نمی‌گیریم.

از نظر نگارنده آقای دکتر میلانی، علیرغم پژوهش‌های خوب و قابل توجه خود، یک پروژه سیاسی را تعقیب میکند. این پروژه سیاسی شاه و آمریکای دیگری می‌سازد که با واقعیت تطابق ندارند، اما برای

اهداف آن پروژه سیاسی خوبند.